

تاریخ معاصر

۲

حیات یحیی

جلد دوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۱



خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳



خیابان مجاهدین، شماره ۲۴۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد دوم)

تألیف یحیی دولت آبادی

چاپ اول: ۱۳۳۸ - تهران کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم: ۱۳۶۱ تهران

چاپ سوم: ۱۳۶۱ - تهران

چاپ: چاپخانه رودکی - تهران

تیراژ ۳۰۰۰ دوره

همه حقوق محفوظ است.

بنام ایزد مهربان

اکنون که پس از گذشتن ده سال از رحلت پدر بزرگوارم بفضل الهی و مجاهدت و اراده نخستگی ناپذیر مادر فداکارم که پس از فوت شوهر ارجمند خود دقیقه‌یی از خیالی طبع کتب و آثار او نیاسود و همچنین سعی و جدیت و علاقه بی‌حد و حصر یکی از جوانان دانشمند و فعال خانواده، آقای ناصر دولت‌آبادی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ پدرم عشق و علاقه بی‌پایانی بجمع‌آوری و نشر آثار او ابراز و اکنون در فراهم آوردن وسایل چاپ کتاب حیات یحیی بیش از هر کس جدیت و مساعدت نموده‌اند، موفن بتقدیم این اثر نفیس به هموطنان گرامی می‌شویم. نگارنده بسی سرشار است که با قلم ناتوان و شخصیت ناچیز خود در مقابل عظمت این کتاب و نویسنده آن بخویش اجازه نوشتن مقدمه بدهد ولی چون شوق ولذت اینکه می‌بینم با چاپ این اثر یکی از آرزوهای پدرم برآورده شده به من جرأت این جسارت را داده، امیدوارم خوانندگان گرامی هم عذر مرا از این نظر که محرکم مهر فرزندی است نه حس خودنمایی بپذیرند.

پدرم مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که هشتاد سال عمر گرانمایه خود را صرف خدمت به ملت و مملکت نموده و حیات خویش را سراسر در راه نشر معارف و تنویر افکار عمومی و قارع از منافع وطن و مبارزه با بیگانگان و بیگانان پرستان سپری ساخت خوشبختانه معروف‌تر از آنست که من در اینجا نیازمند بمعرفی و شناساندن او باشم خصوصاً که او خود با قلم شیوای حق نویسنده، داستان زندگی پرافتخار خویش را در چهار جلد بنام حیات یحیی برشته نگارش در آورده که کتاب حاضر جلد دوم آنست و امید است بحسن توجه و استقبال عامه به چاپ و نشر مجلدات دیگر این اثر نفیس نیز توفیق بیابیم.

اما علت آنکه چاپ این جلد را مقدم داشتیم این بود که در سالهای اخیر دیده شد هموطنان عزیز علاقه مخصوصی بدانستن تاریخ صدر مشروطیت ایران و چگونگی این انقلاب تاریخی ابراز و به نوشته‌جات و کتب مربوط بآن توجه خاصی مبذول میدارند و چون در این جلد نویسنده آن که خود یکی از اعضاء فعال حوزه مرکزی انقلاب بوده، مشهودات روزانه خویش را بتفصیل نگاشته، بر آن شدیم که این مجلد را مقدمتاً بعنوان نمونه تقدیم علاقمندان نموده سپس بطبع جلدهای دیگر کتاب پردازیم. ضمناً در اینجا بطور اجمال یادآور

می‌شود که جلد اول حیات یحیی یک قسمت مشتمل است بر گزارش ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده و بقیه آن تاریخ گویای تأسیس و ایجاد فرهنگ نوین ایران است و جلد سوم آن دنباله حوادث مربوط به مشروطیت راجاکی است و جلد چهارم بمهاجرت ملیون در اوایل جنگ بین‌المللی اول آغاز و تا انقراض سلطنت قاجاریه و دوران پادشاهی رضاخان امتداد دارد و بدین ترتیب چهار جلد کتاب مزبور یکدوره کامل تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر بشمار می‌رود و در اینجا بمناسبت آثار دیگر پدر بزرگوارم راهم فهرست وار نام می‌برم که آنچه از قلم شیوای او بیادگار مانده کتاب علمی اولین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در ۵۳ سال پیش نوشته شده و طبع و نشر گردیده؛ دوره زندگانی یاغصب حق اطفال - ارمغان یحیی - نهال ادب ایران حقیقی بزبان فرانسه - راهنمای انتخاب حقایق - تذکر حقیقت - داستان شهر ناز - سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - کنگره نژادی - کتاب اردیبهشت در دو جلد - شرح احوال قائم مقام فراهانی - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر - اصفهان و بیگانگان - مکتوب به آکادمی تربیت - اراده - روان نامه (دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بتقاضای وزارت فرهنگ از فرانسه بفراسی ترجمه کرده‌اند) آئین در ایران و زندگانی علی ابن ابیطالب که تا روز آخر عمر بنگارش آن اشتغال داشته و ناتمام ماند.

از آثار مزبور کتابهای سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - جلد دوم اردیبهشت اصفهان و بیگانگان - تربیت اراده - روان نامه - آئین در ایران - زندگانی علی ابن ابیطالب تا کنون بچاپ نرسیده و بقیه هم که چاپ شده نسخه‌های آنها اینک کمیاب گردیده.

اما برای چاپ کتاب حاضر پدرم عکسهای تاریخی گردآورده بود لکن چون سه سال پیش که برادر ناگام مرحوم مهندس علی اکبر دولت آبادی به اروپا رفت بعزم چاپ این کتاب آنها را همراه خود برده و متأسفانه در همان روز ورود به بروکسل غفلتاً بدرود حیات گفت؛ عکسهای مزبور از بین رفت و ناگزیر بگراور کردن عکس بعضی از رجال عهد مشروطیت که در دسترس عموم است در این جلد اکتفا گردیدم در غلط گیری چاپ کتاب چون دقت کافی بعمل آمده دیگر برای اغلاطی که باز در آن راه یافته و همه چیزی است و هیچیک معنی را تغییر نمی‌دهد غلطنامه تنظیم نشد.

در پایان سخن، آرزومی کنم هموطنان گرامی و خصوصاً جوانان ایران از شرح زندگی و خلوص نیت و وطن پرستی نویسنده این کتاب سرمشق گرفته هر يك بنوبه خود کوشش کنند با عملیات مثبت و از خود گذشته گیهای روز افزون خدمات شایسته به بهین عزیز کرده نام خود را در دفتر خدمتگزاران مملکت بنیکی ثبت نمایند.

فروش دولت آبادی

فهرست مطالب جلد دوم

۱	ریشه‌های انقلاب سیاسی	فصل اول:
۱۰	واقعه گرانی قند و فتنه مسجدشاه طهران	فصل دوم:
۲۲	اقدام و خطر	فصل سوم:
۳۴	سکوت دولت و مطالبه ملت	فصل چهارم:
۴۱	نقشه تازه دولتیان	فصل پنجم:
۵۲	مجلس، دربار و اختلاف کلمه رجال دولت	فصل ششم:
۶۵	مقدمات بلوا و عزل عین الدوله	فصل هفتم:
۷۹	صدارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس	فصل هشتم:
۸۶	مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه	فصل نهم:
۹۹	سلطنت محمدعلیشاه قاجار	فصل دهم:
۱۱۰	فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار	فصل یازدهم:
۱۱۸	عزل میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نصب امین السلطان	فصل دوازدهم:
۱۲۹	شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر	فصل سیزدهم:
۱۳۲	وقایع بمباران قتل امین السلطان	فصل چهاردهم:
۱۵۱	مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر	فصل پانزدهم:
۱۵۲	نقشه سعدالدوله و اختلال امور	فصل شانزدهم:
۱۶۲	فتنه میدان توپخانه طهران	فصل هفدهم:
۱۸۰	وقایع بمباران صلح بی اساس	فصل هجدهم:

۱۸۹	مجازات اشراق و حوادث دیگر	فصل نوزدهم:
۱۹۹	بمب اندازی برای شاه	فصل بیستم:
۲۰۷	احوال معارف و اوضاع حکومت ملی	فصل بیست و یکم:
۲۱۹	تغییر رییس و تبدل احوال	فصل بیست و دوم:
۲۲۸	مذاکرات صلح و نتیجه معکوس	فصل بیست و سوم:
۲۳۶	تصمیم شاه و درباریان بحرایی مجلس	فصل بیست و چهارم:
۲۴۴	مقدمه اجتماع در خانه عضد الملك	فصل بیست و پنجم:
۲۵۲	تشکیل باغشاه در مقابل مجلس	فصل بیست و ششم:
۲۶۱	گرفتاری امراء و بی احترامی به عضد الملك	فصل بیست و هفتم:
۲۷۰	مبادلای مجلس و تفاوت احوال	فصل بیست و هشتم:
۲۷۸	طرفداری صلح و سختی احوال	فصل بیست و نهم:
۲۸۵	تدبیر و کلاء و تهدید بامدت	فصل سی ام:
۲۹۲	تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن	فصل سی و یکم:
۳۰۰	تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن	فصل سی و دوم:
۳۰۷	قطع روابط و تصمیم بجنگ	فصل سی و سوم:
۳۱۷	جنگ و غارت و بدبختی	فصل سی و چهارم:
۳۲۵	قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران	فصل سی و پنجم:
۳۳۵	قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه	فصل سی و ششم:
۳۴۸	در ولایات بعد از خرابی مجلس	فصل سی و هفتم:
۳۵۵	تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران	فصل سی و هشتم:
۳۶۴	تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه	فصل سی و نهم:
۳۷۴	شرح حال نگارنده در مدت ۷۵ روز	فصل چهلم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فصل یکم

ریشه‌های انقلاب سیاسی

بمناسبت آغاز انقلاب سیاسی مملکت بهتر چنان دیدم جلد اول کتاب خود را پایان داده بنگارش جلد دوم پردازم از اینجهت بتاریخ اول شوال هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری بنگارش این جلد شروع نموده از خداوند متعال در اتمام آن توفیق و سعادت میطلبم و برای روشن نمودن ذهن خوانندگان در موجبات تغییر اوضاع سیاسی ایران لازم است در مقدمه بیان نمایم:

مقدمه اول - بعد از آنکه از دولت جوان ژاپون در سنه ۱۳۲۲ هـ شکستهای فاحش در بر و بحر بدولت روس رسید هیجانی در آن ملت هویدا گشت و آن هیجان از شاگردان مدارس بود که بر ضد استبداد دولت سخن میگفتند و بر ترقیات معیر العقول دولت ژاپون حسد میبردند هیجان مزبور روز افزون گشته دولت با تمام قوای خود بر ضد محصلین ایستادگی کرد و هرچه بر مقاومت دولت افزوده شد هیجان ملت بر زیادت گشت و هرچه خون جوانان بیشتر ریخته شد قوه منور الفکر مملکت بیشتر بهیجان آمد و کار انقلاب در سر تاسر مملکت وسیع روسیه بجهائی رسید که دولت مجبور شد تسلیم ملت شده تا یک اندازه مطالب او را بپذیرد اما وقتی دولت برای قبول مطالب ملت حاضر شد که کار انقلاب بالا گرفته بود و دیگر ملیون برای صلح و سازش بادولت حاضر نمیشدند.

چون این هیجان از قوه جوانان منور الفکر ناشی بود دولتیان دهاتیان و عوام

فصل اول

بی خبر از دنیا را و داشتند بحمايت شاه علم سياه بر افراشته بر ضد هيچان هنوز افكاران قيام نمايند در اين حال ناپره جدال سه شعبه پيدا كرد و در هيئت مجموعه دولت و ملت روس صورت ميبيني نمودار گرديد كه کمتر ديده شده بود و بالاخره با تلفات جاني و مالي بسيار شعله آتش اين غائله عظيم موقتاً فرو نشست

و هم پيش از اين انقلاب بتحرريك دولتيان ميان مسلمانان فقار و ارامنه چندين مرتبه زد و خورد سخت واقع شده جمعي از مسلمانان و ارامنه كشته شدند و خانه هاي بسيار از طرفين غارت شد و در يكي از واقعه ها ارامنه بر حمانه بمدارس مسلمانان رفته جمعي از اطفال كوچك مكشورا گوش و بيني بريده با انواع شناعت بقتل رسانيدند و فوج اين وقايع جانگداز در همسايگي مملكت ما و متعاقب شدن آنها بواقعه شكست روس از ژاپون و انقلاب شديد در روسيه بافكار منجمد شده ايرانيان تكانى داده ترس ملت از دولت خرد و از دولتي كه حامى استبداد او شمرده ميشد ضعيف ميگردد زبانها با انتقاد از عمليات جابرانه دولت تا يك اندازه گشوده ميشود و نويسندگان آشكارا تعريف قانون ميكنند خوانندگان ميخوانند و ميشنوند و ميبسنند

اگرچه از سي سال پيش در ميان خواص ملت ما بواسطه نگارشهاي خصوصي چند تن از دانشمندان از قبيل ملكم خان، ميرزا عليخان امين الدوله، بدرش ميرزا محمد خان، سيد جمال الدين اسدآبادي، ميرزا آقاخان گرماني، ميرزا يوسف خان مستشار الدوله تبريزي و بعضي ديگر از اين قبيل سخنان گفته و شنيده ميشده اما در زير پرده و بطور مخفي اكثرين آشكار شده با بازار نهاده است، بلي چنانكه بلواي عام روسيه و ضديت آن ملت با دولت خود بنظر ميانمسي چهل سال طول داشته باشد تا صورت بگيرد و شكستهاي بي در پي روس از دولت جوان ژاپون آن مدت را نزديك كرد در ايران هم حوادث داخلي و نشر اخبار خارجي خصوصاً باشاخ و برگهائيكه جرايد فارسي زبان طبع شده در ممالك خارجه مانند اختر استانبول، جبل المتين كلكته و تريا و پرورش مصر با آن اخبار ميگذاردند بهيچان افكار ملت ايران كمك کرده راه دور آنها را بمقصد نزديك نمود. از يك طرف رسيدن اين اخبار بگوش مردم و از طرف ديگر دامن زدن اشخاصي

ریشه‌های انقلاب سیاسی

از ملیون که در تحت فشار ستمکاری دولتیان و روحانی نمایان ستمگر بودند بآتش ضدیت ملت با دولت زمینه‌هایی برای انقلاب فکری ملت مهیا ساخت .

مقدمهٔ دوم - بعد از عزل میرزا علی اصغر خان امین‌السمطان صدراعظم و اشتغال سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بشغل صدارت میان رؤسای روحانی طهران خلف شدید حاصل شد و سببش این بود که در زمان حکومت عین‌الدوله در تهران چند نفر از روحانیان که از جمله آنهاست حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ طهران و حاجی شیخ فضل‌الله نوری با او همدست بودند و عزل میرزا علی اصغر خان و صدارت عین‌الدوله به‌مراهی آنها شد وقتی عین‌الدوله صدراعظم میگردد این دو نفر ملا و دوستان آنها نزد او منزلتی پیدا میکنند مقاصدشان قرین انجام شده بر روحانیانیکه با میرزا علی اصغر خان مربوط بودند اعتنائی نمیشود و مقاصد آنها انجام نمیگیرد آنجماعت هم بر ضد او کار میکنند و سر دستهٔ آنها آقا سید عبدالله بهبهانی است که بیشتر از دیگران از پیش افتادن امام جمعه و حاجی شیخ فضل‌الله دلتنگ است و بر علیه آنها و صدراعظم حامی ایشان میکوشد یکی بواسطهٔ رقابت او با همکارانش و دیگر بسبب خصوصیت او با میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان .

عین‌الدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف خود آقا سید علی اکبر تفرشی را که مسرتراز دیگر روحانیان طهران است بهر وسیله بوده با خود همراه کرده بواسطهٔ همراهی او کارشکنی مخالفینش را کم اثر میسازد این کشمکش طول میکشد تا ماه ذی‌الحجه هزار و سیصد و بیست و دو هجری که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات میکند بعد از فوت او میان آقا سید عبدالله و حاجی شیخ فضل‌الله رقابت شدید میشود و هر یک از این دو نفر میخواهند شخص اول روحانیان طهران بوده باشند آقا سید عبدالله بملاحظهٔ سیادت و پیشقدمی که همه وقت از شیخ فضل‌الله داشته خود را مقدم میدانسته و شیخ فضل‌الله بملاحظهٔ اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت با او اسباب ریاست روحانی را برای خود فراهم تر میبیند اهل منبر و خطباهم یکدسته در مجامع عمومی آقا سید عبدالله را شخص اول میخواهند و دستهٔ دیگر شیخ فضل‌الله را مقدم داشته ستایش

فصل اول

میکنند، شیخ فضل الله از روی زیرکی امام جمعه را که در رفاقت با صدارت شریک او است و بستگی تام بدولت دارد در ظاهر بر خود مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا میکند امام جمعه هم که جوان و جویای نام میباشد فریب او را میخورد و نصیحت هشفتمینش باو اثر نمیکند چه روحانیاتش و ریاست طلب است و اظهار زهدیکه در اول ورودش از نجف بطهران مینموده ساختگی و بی اساس بوده چنانکه بزودی پرده بالا رفته حقیقت احوال او آشکار میگردد

امام جمعه اوایل ورود از اعتبار بطهران در شکه سوار نمیشد با دیوانیان کمتر معاشرت میکرد صورت ظاهر ملائی خود را حفظ مینمود ولی بعد از فوت پدرش بهمه آن کارها که در ظاهر نمیکرد اقدام کرده و بعد از عزل میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم کمال همراهی را با عین الدوله نمود و در همه کار با حاج شیخ فضل الله همراهی وهم خیال بود تا ماه محرم هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) آقاسید عبدالله و جمعی از روحانیان که هر یک بغرضی با او همراه شده اند دسته بندی کرده بر ضد عین الدوله و روحانیانیکه با او همراهند صحبت میداشتند و از طرف بعضی از رجال دولت که طرفدار میرزا علی اصغر خان بودند حوزه آنها ماده و مهناً تأیید میشد.

در موقع عاشورا که نفوس مہیای شورش و بلوا است این جمع از روحانیان موقع را مغتنم شمرده میخراهند طبل مخالفت بکوبند و چون هیچ بهانه در دست ندارند عکسی از سیونوز باجیکی رئیس گمرکات که چند سال است جزو رجال ایران میباشد در حالتیکه در یک مهمانی رقص (بال ماسکه) ناشناس بلباس عبا و عمامه در آئینه خود را بصورت آخوندی در آورده بدست میآورند و آنرا متعدد نموده انتشار میدهند و میگویند قصد این اروپائی توهین نمودن با اسلام بوده است جمعی از طلاب علوم دینی را و میدارند این عکس را بدست گرفته در مجالس روضه خوانی ورود کرده داد و فریاد نمایند که ای وای دین از دست رقت مسلمانان تمام شد اسلام پایمال گشت روضه برای چه میخوانید و مجالس را برهم میزنند آقایانی هم که اصحاب حوزه مخالف دولتند با ناله و امجد با آنها اظهار همدردی مینمایند مخصوصاً در خانه آقا

ریشه‌های انقلاب سیاسی

سید عبدالله و در مجلس روضه خوانی او فریاد طلاب در این موضوع بلندتر است و دولت هیچ اعتنا نمی‌کند بلکه تصور مینماید به بی‌اعتنائی بهتر می‌گذرد تا شب عاشورا میشود و شاه بمصلحت دستخط مهر آمیزی به آقا سید عبدالله کرده وعده میدهد مقاصد او را انجام نماید و آن هنگامه موقتاً آرام میگیرد اما بعد از چند روز که از وعده شاه خبری نمیشود محرکین باز دست بکار زده چرخ فتنه را براه انداخته در مجالس و محافل حکایت نوز و تعدیات گمرک را عنوان کرده و پای کسبه و تجار را هم باین عنوان در میان می‌آوردند تا آن هنگام که مسافرت مظفرالدین‌شاه بسفر سیم فرنگ نزدیک میشود حوزه مزبور اسباب فراهم می‌آورد که جمع کثیر از تجار و محترمین بعنوان تعدیات گمرک بحضرت عبدالعظیم رفته آنجا متحصن شوند رئیس تجارت در این وقت میرزا جوادخان سعدالدوله است که با میو نوز میانه ندارد و بدش نیاید و هنی باو برسد تجار هم این مطلب را دانسته با کمال اطمینان چند روز آنجا توقف میکنند و چون ایام مسافرت شاه میرسد ناچار بدست محمدعلی میرزای ولیعهد که از تبریز برای نیابت سلطنت در ایام غیبت شاه بهر آن آمده تجار را اطمینان داده از تحصن در آورده قصه در ظاهر کوتاه میشود شاه و صدر اعظم میروند و ولیعهد نایب السلطنه میگردد و بعضی از رجال دولت روی کار می‌آیند که با آقا سید عبدالله خصوصیت دارند و ولیعهد هم در ظاهر با سید مهربانی میکند و تقاضا مینماید تا موقع مراجعت شاه صدائی بلند نشود حضرات هم ساکت شده انتظار مراجعت شاه را میکشند در هنگام مراجعت شاه مخالفین در صدد میشوند اسبابی فراهم بیاورند بلکه نگذارند عین الدوله با شغل صدارت بسرحد ایران وارد شود از آن طرف هم عین الدوله هر چه توانسته اسباب چینی کرده تا از بعضی روحانیان نوشته و تلگراف تبریک ورود برای او بسرحد فرستاده شود و بیجه اظهار مهربانی نموده است با این تفصیل بعد از ورود او بطهران از حوزه مخالفین هیچ کس بدیدن او نمی‌رود و هم پس از ورود بطهران و استقرار در کار خود بنای بی‌اعتنائی را بمخالفین میگذارد - فقط برای رفع فتنه مسیونوز را مأموریتی بفرنگ داده روانه میکند رفتن مسیونوز از طهران خاصه که عباسی را هم میبرد بهانه را از دست مخالفین میگیرد و ناچار چندی

فصل اول

سکوت مینمایند تا ماه رمضان میرسد و اجتماعات در مساجد زیاد میگردد سید جمال الدین صدرالمحققین اصفهانی در این ماه رمضان بمناسبت توجه خاطر خلق بوقایع روسیه و هیجان ملت روس و آزادیخواهی آنها و وقایع دیگر دنیا که اشاره شد در منبر بیشتر مطالب سیاسی میگوید و مردم را از خواب بیدار کرده تا يك اندازه بحقوق ملی خود آگاه میگردد اند سید جمال الدین (۱) در کمال بیناکی نسبت بر رجال مستبد دولت و روحانی نمایان سخن میگوید و دست رد بسینه احدی نمیگذارد حتی مساری اعمال امام جمعه را هم که همه روزه پای منبر وی نشسته میگوید و او را ملامت میکند امام جمعه از یکطرف خوش ندارد در مجلس او این درجه هتاک از رجال دولت بشود و از طرفی ملاحظه میکند اگر سید را منع نماید مردم متفرق میگرددند و حوزه ریاست او در ماه رمضان از رونق میافتد یکی دو مرتبه در مقام نصیحت با او میگوید این درجه تند نروید زیرا من بعد از ماه رمضان نمیتوانم از شما نگاهداری نمایم ولی سید باشوریکه در سر دارد اعتنا نمیکند و حرف خود را میزنند و تا آخر ماه رمضان ولوله در میان خلق افتاده عموماً از خرابی کار دولت سخن میگویند و در حقیقت سید جمال الدین زبان مخالفین دولت شناخته شده است

روحانیان مخالف دولت هم از این تنفر عمومی استفاده نموده باهم اتفاق کرده در اواخر ماه رمضان در مساجد خود پرده را از روی کار برداشته هر يك بنوبه خود بالای منبر رفته از ظلم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت شکایت میکنند در این اثنا از کرمان خبر میرسد که شاهزاده ظفر السلطنه حاکم کرمان میرزا رضای کرمانی که از علمای محترم آن بلد است بواسطه مخالفتی که از او بروز کرده چوب زده اخراج بلد نموده است و هم اخبار ظالم و تعدی حکام دیگر از ولایات پی در پی بطهران میرسد و عسکر

(۱) سید جمال الدین واعظی است که بزبان عوام صحبت میدارد مذاکرات منبری او مطلوب خاص و عام شده و اعظم مخصوص مسجد شاه طهران است و اجماع پای منبر او زیاد میشود سید چنانکه در چند اول آن کتاب در فصل دهم گفته شده شاگرد شیخ محمد واعظ یزدی و پیرو سبک و سلیقه اوست

ریشه‌های انقلاب سیاسی

نام گاریچی که راه شوشه قم بطهران بدست اوست در راه قم مست بوده بزن عقیقه ای که مسافرت هینموده بیحرمتی میکند پیرمرد محترمی که جزو مسافرین بوده او را نهی میکند عسکر سیدرا آزار نموده ریشش را میبرد این خبر بروحانیان قم میرسد اجماع کرده عرایض شکایت آمیز بدوات مینویسند ولی دولتپان گوش به حرف آنها نمیدهند این وقایع هم مزید بر علت شده روحانیان مخالف را جرئت میدهد که علناً با دولت طرف شوند.

در این وقت رؤسای حوزه روحانی مخالف چهار نفرند آقا سید عبدالله بهبهانی آقا سید احمد طباطبائی میرزا محمد جعفر صدر العلماء شیخ مرتضی آشتیانی جمعی هم از درجه دوم رسوم روحانیان با آنها همراه میشوند و بنمعیتهشان زیاد میگردد و این جمعیت قوت میگیرد وقتی که آقا سید محمد طباطبائی هم داخل این حوزه میشود.

وارد شدن آقا سید محمد که از جمله رؤسای محترم روحانی است و مرد خارجه دیده تا یک درجه آگاه باوضاع روزگار است موجب قوت مخالفین میشود روزیکه آقا سید محمد در مسجد خود بالای منبر رفته داد و فریاد میکند در ضمن اشاره مینماید که خرابیها همه بواسطه استبداد دولت است اگر امر دولت در تحت قاعده و قانونی بود البته اینطور نمیشد این سخن در دهان مردم افتاده شاخ و برگها بر او نهاده عنوان میکنند که آقا سید محمد گفته است دولت باید مشروطه باشد یکی دو روز بعد از این مذاکره واعظ آن مسجد بالای منبر میروید و میگوید ایها الناس میان شما معروف است که آقا گفته اند دولت باید مشروطه باشد خیر آقا چنین حرفی نزده اند بلکه گفته اند دولت باید مشروطه باشد

از طرف دیگر در این ایام واقعه بانک روس اتفاق میافتد و شرح آن این است که اداره بانک استقراضی روسی بخیال افتاده در مرکز بازار طهران عمارت ملکی داشته باشد قبرستانی کهنه در وسط بازار امیر که از بازارهای معروف طهران است میباشد آن قبرستان را در زمان حیات حاجی میرزا حسن آشتیانی شخص دلالی بعنوان مجهول الممالک از میرزای آشتیانی خریداری نموده ببانک روس میفروشد بانک روس هم

فصل اول

اراضی دیگر بر آن ضمیمه نموده میگذارد که در موقع خود بنا نماید بعد از فوت حاج میرزا حسن نوشته خرید زمین قبرستان را برای اینکه مجتهد زنده‌ای هم امضا کرده باشد با دادن هفتصد تومان وجه نقد میدهند حاج شیخ فضل‌الله نوری امضاء مینماید در ایام وبائی سنه (۱۳۲۲) هزار و سیصد و بیست و دو هجری با اینکه از جانب حکومت غدغن بود جنازه در شهر دفن نکنند همسایگان آن قبرستان شبانه چند جنازه در آن زمین دفن میکنند و کسی آگاه نمیشود در این ایام که اداره بانک روس در آن فضا بنایی میکند اتفاقاً در موقع کندن يك پی جنازه هائیکه هنوز متلاشی نشده پیدا میشود و آنها را بطور بی‌اعتنائی در چاهی میریزند این خبر بحوزه مخالف دولت میرسد و می‌بینند که از این راه میشود ضربتی بحاج شیخ فضل‌الله زد که پول گرفته قبالة فروش قبرستان را امضا کرده است از این روح حاج شیخ محمد واعظ طهرانی را که شخصاً بحاج شیخ فضل‌الله طرفیت دارد و در این موقع جزو حوزه مخالفین دولت است و میدارند سر منبر در ضمن موعظه از حاج شیخ فضل‌الله بدگویی کرده مردم را بر ضد او تهبیح نماید واعظ مزبور هم قصه قبرهای نبش شده را بهانه این مذاکره قرار داده يك روز با آخر ماه رمضان مانده بعنوان مشاهده کردن جنازه های تازه از قبور در آمده مردم را وادار میکند بروند عمارتهای ساخته شده در آن فضا را خراب نمایند، مستمعین از پای منبر واعظ برخاسته مردم بازاری هم بواسطه اتصال محل بیازار اجتماع نموده چند هزار نفر میریزند بفاصله يك ساعت تمام آن بناها را خراب کرده با زمین برابر مینمایند و هر چه مصالح و آلات در آنها است به یغما میبرند با فحاشی بسیار که نسبت بحاج شیخ فضل‌الله و نسبت بدولت مینمایند بانک روس بدولت عارض شده خساراتیکه بر او وارد شده میگیرد و ساکت میشود اولیای دوات میخواهند حاج شیخ محمد و یکی دوتنفر از ملازادگان و حواشی آقاییان را در این مقدمه متعرض شوند که حفظ صورتی کرده باشند چند روزی هم بتوسط علاءالدوله که حاکم طهران است جواب و سؤال میشود ولیکن احتیاط میکنند و اقدامی مینمایند روز عید قربان آقا سید عبدالله بعد از نماز عید در حالتیکه کفن بگردن کرده بالای منبر رفته از عین الدوله

بد گوئی مینماید دولتیان میشنوند و باز اعتنا نمیکند تنها اقدامی که برای رفع این غائله مینمایند این است که عضدالملک قاجار را که محترمترین رجال دولت است و با آقایان روحانی هم الفتی دارد واسطه قرار میدهند که با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و سایر آقایان مذاکرات اصلاح آمیز بنماید آقا سید عبدالله عضدالملک را وکالت میدهد که هر طور صلاح میداند کار اصلاح را تمام کند روی این اساس که دولت در اجرای مقاصد خصوصی سید و رفقایش مساعد باشد و برای حفظ صورت معزول بودن مسیو نوز را اعلام کند عضدالملک آقا سید عبدالله را باین ترتیب راضی میکند چون بسراغ آقا سید محمد طباطبائی میرود او میگوید مقصود من حصول امنیت است برای خلق بصلح و جنگ کسی کار ندارم این تجافی آقا سید محمد از اصلاح با عین الدوله ساخته های عضدالملک را خراب میکند و زحمات او بی نتیجه میماند اینجاست که تفاوت نظر دو سید محترم بهبهانی و طباطبائی نیکو هویدا میشود بهبهانی عزل عین الدوله و آوردن میرزا علی اصغر خان اتابک و پیشرفت کار ریاست خود و غلبه نمودن بر رقیب روحانی خویش حاج شیخ فضل الله نوری را میخواهد و طباطبائی در ضمن هر چه بخواهد عقیده آزادیخواهی خود را هم آشکار میسازد.

فصل دوم

واقعه قند و قندها و قندها مسجده شاه طهران

در خلال این احوال بواسطه انقلابات روسیه مسئله گرانی قند روی میدهد که بدو برابر قیمت معمولی میرسد چند نفر از دلایلی بازار با هم شریک شده قراردادی با بانک روس می بندند و این قرار دادهم در گرانی قند مداخلت مییابد اولیای دولت فکر میکنند که چون مردم عموماً بارزانی قند علاقه دارند بعنوان جلوگیری از قرارداد مزبور و سیاست نمودن بمر تکبیل آب چشمی از حوزه آقایان مخالف و تجاریکه با آنها همراهند بگیرند و پای بعضی از تجار را هم که در موقع مسافرت شاه بفرنگ در حضرت عبدالعظیم تحصن یافته بودند بمیان آورده آنها هم باین بهانه تنبیه بشوند و مقرر میشود این کار بدست علاءالدوله اجرا بگردد علاءالدوله که روحاً برای اینگونه کارها حاضر است روز سه شنبه پانزدهم شهر شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) میفرستد جمعی از تجار را که دادوستد قند دارند و جمعی از دلایلی بازار سقط فروشان را با بعضی از تجار که هیچ رابطه با کار قند ندارند احضار کرده بمحض ورود آنها بدار الحکومه رجواب و سؤال مختصری هر دو نفرشان را بفلک بسته بقدریکه انصاف او حکم میکرده خوب میزنند در صورتیکه میان آنها سید محترم و اشخاص آبرو مند متعدد هستند پسر جوان سیدی هفتاد ساله که پدرش زیر چوب غش کرده نزد حاکم استغاثه میکند علاءالدوله حکم میکند پدر را باز کنند و پسر را بچوب ببندند و پاهای جوانرا بجرم شفاعت از پدر مجروح میسازند بالجمله حاکم بعد از سیاست شدید و تشفی خاطر مضر و بین را که اغلب در حال ضعف هستند در محضر خود آورده تکلیف ناهار خوردن بآنها میکند و چون حاضر نمیشوند و یا نمیتوانند حاضر شوند با شتم و ضرب آنها را بصرف ناهار مجبور میسازد خلاصه جماعت مضر و بین طرف عصر مرخص میشوند غوغا در بازار

واقعه قندرفتنه مسجد شاه طهران

افتاده بستگان آنها و تجار دیگر بشورش آمده دستهای غیبی بلوا طلب هم جنبش کرده زمینه انقلاب حاضر میگردد آقایان مخالف دولت هم باآتش بلوا دامن میزنند خیر خواهان عین الدوله باو میگویند مگذار شب بر سر اینکار بگذرد و بهر صورت هست امشب آتش فتنه را خاموش کن مضروبین و لا اقل اشخاص بی تقصیر را استمالت کن اعتنا نمیکند تا صبح روز چهارشنبه شانزدهم شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) که خیالات شبانه بلوا طلبان را بموقع اجرا میرسد مضروبین در مسجد شاه جمع شده با امام جمعه متظلم میگردد امام جمعه دفع الوقت میکند ولی حوزه آقایان مخالف باین دست آویز قیام کرده یکدسته به پیشوائی آقا سید عبدالله بهبانی در مدرسه خان مروی جمع میشوند و دسته دیگر بواسطه نبودن نقشه در کار آنها به پیشوائی صدر العلماء بمسجد شاه میروند در صورتیکه صلاح آنها نبوده است آنجا رفته باشند بواسطه انتساب این مسجد با امام جمعه که رفیق دوانیسانست ولی ملتفت این نکته نشده میفرستند خواه و ناخواه آقا سید عبدالله را هم از مدرسه مروی بمسجد شاه میآورند بازارها بسته میشود و مسجد شاه مرکز بلوا و اجتماع مردم میگردد و جمعیت میروند آقا سید محمد طباطبائی را هم بمسجد شاه میآورند امام جمعه هم خود را داخل کرده در مجمع آقایان می نشیند در صورتیکه باطناً با آنها مخالف است آقایان زبان اعتراض بدولت میکشایند و صدای خلق رفته رفته بلند میشود و از طرف دوات پیغام میآورند که خواسته ایم قند را ارزان کنیم این داد و فریاد برای چیست کسی گوش نمیدهد چونکه مقصد حقیقی دولت آشکار شده است خلاصه چند مرتبه از طرف دولت آمد و رفت میشود که بنصیحت اجماع را بر همزنند صورت نمیگیرد عاقبت تدبیری میکنند و آن این است که امام جمعه این جمع را معطل کند تا شب در رسد اول شب چراغهای مسجد را روشن نمایند و بیک بهانه امام جمعه خود را از جمع خارج کند در آنحال نوکرهای علاء الدوله بصورت آدمهای امام جمعه که باچوب و قداره در خانه امام جمعه حاضرند بمسجد ریخته مردم و آقایان را زده از مسجد خارج نمایند امام جمعه هم از علاء الدوله فریب خورده برای اجرای این تدبیر حاضر میشود امام جمعه ملاحظه

نمیکند که مسجد شاه علاوه بر اینکه بست است در واقع خانه اوست و آباء و اجداد او این مسجد را محترم نگاه میداشته پناهگاه شرافت و سیادت خود قرار میداده اند نباید مردم را از آنجا با ضرب چوب و قداره بیرون کرد بهر صورت بی تجربگی و حجب جاه و مغرور شدن بنویدهای اولیای دولت امام جمعه را از دایره وظیفه شناسی بیرون میبرد خصوصاً که مدتی است در صدر گرفتن مدرسه خان مروی است از دست اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی دولتیمانم این نوید را باو داده اند خلاصه امام جمعه که در باطن با دولتیمان همخیاال است در ظاهر با آقایان گرم گرفته حتی آنها را وقت عصر از مسجد بخانه خود که جنب مسجد است برده جای داده مهربانی کرده انتظار وقت و فرصت را میکشد در موقعیکه آقایان یعنی آقا سید عبداللّه و آقا سید محمد در خانه امام جمعه جای میخورند آقا سید محمد بد خیالی امام جمعه را حس کرده برفقای خود که در مسجد هستند پیغام میدهد من از اوضاع این خانه پاره مطالب استنباط میکنم و گمان ندارم این شخص با ما همراه باشد بهتر این است من از اینطرف بمنزل خود بروم و دیگر بمسجد نیایم جوانان بی تجربه باین پیغام وقتی ننهاده اصرار مینمایند که حتماً باید حاضر شوید آقا سید محمد هم نمیتواند مخالفت کند ناچار حاضر میگردد ساعتی بروز باقیمانده امام جمعه بمسجد آمده در مشورت آقایان حاضر و اظهار کمال مساعدت را بآنها مینماید و طوری خیالات باطنی خود را مستور میدارد که مخالفتش احساس نمیشود جمعیت بسیار از آقایان تجار و کسبه و طلاب در شبستانی نشسته اند و جمعی در صحن مسجد گردش میکنند نزدیک غروب آفتاب آقایان رؤساء و غیره از شبستان بیرون آمده در مجمع عام مینشینند و یک نفر از واعظ بمنبر رفته موعظه میکند و میگوید بهتر این است مردم امشب بخانه های خود بروند و فردا دوباره جمع شوند تا کار آنها اصلاح شود و هم اظهار میکند که قصد گرانی و ارزانی فتنه نیست بلکه مقصود عمده کندن ریشه ظلم و ستم و استدعای حکومت عادلانه است بعد از او سید جمال الدین واعظ دائمی مسجد شاه بالای منبر رفته قبلا امام جمعه آهسته باو میگوید شاه را دعا کن از صدر اعظم حرفی مزن و نسبت بعلاء الدوله هر چه میخواهی بگو و

سید جمال الدین میگوید اطاعت دارم در اینحال سخن مسجد شاه پر است از جمعیت و همه سلاکت میشوند که صدای سید را بشنوند سید بعد از حمد و ثنای الهی این آیه را از قرآن میخواند اقمین یدی الی الحق احق ان بتبع امن لایهدی الا ان یدی در معنی این آیه قدری صحبت داشته تعریفی از شاه میکند و بعد شروع مینماید بشمردن کارهای بد علماءالدوله حکمران و بد گویی بسیار از او میکند و در ضمن غمخواری برای اسلام و اهل اسلام و شکوه بیعد از ظلم و ستم اهل جور میگوید حکومت شرع و عرف هر دو باید تابع قانون اسلام باشد هر کس در هر لباس از این حوزه مقدس که مجمع علمای اعلام است خارج باشد و برضد این حوزه قدم بر دارد از ربه اسلام خارج است ما تابع کسی هستیم که او تابع اسلام باشد اگر پادشاه هم تابع اسلام نباشد ما تابع او نخواهیم بود سخن سید باین مقام که میرسد پانه بدست امام جمعه میآید از پای منبر صدا میزند سید فضولی مکن سید جواب میدهد آخر شما درس خوانده اید سواد دارید من قضیه شرطیه گفتم از قبیل لئن اشرکت لیهبطن املك که خداوند به پیغمبرش میفرماید امام جمعه باین جواب مقرون بصواب سید اعتنا نکرده فحاشی شدید نسبت باو میکند و برخاسته روانه میشود آنچه آقایان میخواهند او را آرام نمایند نمیشود هر چه التماس میکنند که آقا القای کلمه خلاف مکن و بجای خود بنشین اعتنا نمینماید و چون روانه میشود امر میکند واعظ از منبر فرود آید ولی آقایان واعظ را از فرود آمدن نهی نموده میگویند سخن خود را تمام کن امام جمعه چند قدم رفته بر میگردد نگاه میکند میبندد هنوز بالای منبر است فریاد میزند سید بایی را از منبر بکشید باقداره بد هانش بزید با طپانچه او را بکشید سید ناچار از منبر فرود آمده مجلس بهم میخورد مسجد تاریک است تمام خلق در حال تحیرند چه بود چه شد واعظ بیچاره چه حرف بیحساب زد امام جمعه مقدس این چه رفتاری بود با او کرد و هیچکس از حقیقت امر خبردار نیست امام جمعه میرسد بقداره بندان علماءالدوله و جو بدارها که منتظر امر او هستند آنها را امر میکند بمسجد ریخته مردم را بزنند از آنها بیرون نمایند آنها هم میریزند و بهر کس میزنند جمعی

فصل دوم

هجروح میشوند سرودستهایمشکند از سر باهپای مسجدچند نفر فریاد میکنند و ژاندارم با تفنگ میرسد و یکی دو تیرهوائی هم خالی مینمایند که مردم را بترسانند مردم طوری مضطرب میشوند که نمیدانند از کدام در فرار کنند علمای روحانی هم هر يك از راهی بمنزلهای خود روانه میشوند سید جمال الدین را هم انبوه خلق احاطه کرده او را بخانه آقا سید محمد طباطبائی میرسانند مسجد خالی میشود امام جمعه بخيال خود قطع کرده به علاءالدوله اطلاع میدهد و او بانابك و شاه میرساند مردم و آقایان و علماء درجه دوم بعد از واقعه مسجد شاه بعضی بخانههای خود میروند و بعضی در خانه آقا سید محمد و آقا سید عبدالله جمع میشوند و بالاخره دو ساعت از شب رفته همه در مدرسه خان مروی تجمع مینمایند یکی دو ساعت آنجا مشورت نموده قرار میگذارند پیش از طلوع آفتاب روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۲۲ اجماعاً بروند بحضرت عبدالعظیم آنجا بمانند که هم در شهر فتنه نشود و هم مقاصد خود را در محل امن انجام بدهند سید جمال الدین هم احتیاط میکند در خانه طباطبائی بماند و معلوم باشد کجا است لهذا شب بعد در آخر شب با لباس مبدل از آنجا خارج شده در منزل نگارنده مخفی میگردد تا وقتی که حوزه آقایان در حضرت عبدالعظیم گرم میشود و سید هم خود را بآن حوزه میرساند. صبح فردا آقایان دسته دسته روانه حضرت عبدالعظیم میشوند خیر بامام جمعه میرسد برای جلوگیری از اجتماع مردم در زاویه مقاصد از حکومت استمداد مینماید و جمعی از مأمورین حکومتی و از نوکرهای امام جمعه بدم دروازه فرستاده میشوند که از مردم جلوگیری نمایند مأمورین شرع و عرف هم مشغول انجام خدمت شده متعرض مردم میگرددند از جمله آقا سید جمال الدین افجه که پیر مرد عالم محترمی است از کالسکه بیرون آورده باو بی احترامی میکنند و این جلوگیری از مردم بیشتر تهییج فتنه مینماید به عین الدوله خیر میدهند که اوضاع دم دروازه حضرت عبدالعظیم بتدبیر حکومت مشترك علاء الدوله و امام جمعه عاقبت وخیم خواهد داشت عین الدوله میفرستد نزد امام جمعه و او را از این اقدام منع مینماید مأمورین از دروازه شهر برداشته میشوند و مردم فوج فوج روانه حضرت عبدالعظیم میگرددند از طرف دیگر علاءالدوله تمام همش مصروف

واقعه فتنه مسجد شاه طهران

است که روز پنجشنبه بازار طهران باز باشد حتی آنکه از کدخدایان و رؤسای اصناف التزام میگیرد و خود صبح پنجشنبه به بازار آمده خواه ناخواه و امیدارد مردم کاکین را باز کنند روز جمعه هم که معمول است بازار بسته باشد حکومت نمیگذارد بسته شود هبادا مردم در حضرت عبدالعظیم اجتماع زیاد بنمایند ولی بازاری که بر ضد خیال مردم بقوه جبریه باز باشد پیدا است حالش چگونه است.

امام جمعه در این قضیه آن اعتماد را که مردم بیبیانت او داشتند از دست میدهد و عملیات او باسید واعظ در مسجد شاه بیش از هر کار او را در نظر خاص و عام منفور میسازد اما او باین اندازه اهانت که بر خود وارد میآورد قناعت نکرده در صدد میشود بر حسب وعده که دولتیان باو داده اند در این موقع ریاست مدرسه خان مروی را برای خود از دولت بگیرد ریاست این مدرسه همه وقت با اعلم علمای طهران بوده است و در زمان ناصرالدینشاه بر خلاف ترتیب پجاج میرزا زین العابدین امام جمعه داده شده بمناسبت آنکه دامادشاه است و هر کس ریاست آن مدرسه را دارد طلاب علوم دینی اطراف او هستند و حوزه ریاستش گرم میشود بعلاوه فواید مادی هم دارد که همه آنرا طالبند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه در ایام ریاست امین السلطان بواسطه کدورتی که او از امام جمعه حاصل کرده بود و بواسطه خصوصیتی که با حاج میرزا حسن آشتیانی داشت مدرسه را از امام جمعه گرفته پجاج میرزا حسن داده است و بعد از مردن حاج میرزا حسن در دست اولاد او مانده تا این زمان که باز بواسطه مساعدتی که امام جمعه کنونی در قضیه مسجد شاه با دولت کرده پاداش آن این ریاست را باو میدهند امام جمعه در هفدهم شوال در مسجد شاه مجلسی منعقد میسازد حاج شیخ فضل الله نوری را که طرف حقیقی قضیه است یعنی دعوی اعلم العلمائی دارد و چنانکه گفتیم امام جمعه را آلت اجرای مقاصد خویش قرار داده با چند نفر دیگر از ملاحا که با او همراه هستند بآن مجلس دعوت کرده جمعی از طلاب را هم خبر مینماید و یکی از واعظ را بالای منبر نموده اظهار میکند جمعی از منتسبین بلباس

فصل دوم

روحانیت بنای فساد را داشتند ما نگذاریم مردم آسوده باشند و بشل و کار خود پردازند مجلس ختم میشود و جمعی قلیل از مردم که حاضرند سخریه و استهزاکنان روانه میشوند فردای آنروز باز در مدرسه خان مروی مجلس فراهم میآوردند طلاب مدرسه سپهسالار ناصری را که ریاست آن اخیراً از طرف شاه به حاج سید جواد ظهیر الاسلام برادر امام جمعه واگذار شده بآن مجلس دعوت میکنند و هر قدر بتوانند از طلاب و پیشنمازها و غیره آنجا جمع کرده یکی از معاریف و اعظین منبر رفته بتقویت دولت و طرفداران آن برضد متحصنین حضرت عبدالعظیم سخن میرانند و عنوان این مجلس تصرف نمودن در مدرسه خان مروی است از طرف امام جمعه بر ضد آقایان آشتیانی امام جمعه باین کار هم قناعت نکرده مسجد خازن الملك را که شیخ مرتضی آشتیانی امام جماعت آنجا است و ملا محمد آملی یکی از روحانیان مقدس خود را اولی با امامت آن مسجد میدانسته علی رغم آشتیانی تصرف کرده مدعی مزبور را با مأمورین دولت با امامت آن مسجد منصوب میسازد و هم موقوفات را که بدست هر یک از روحانیان مهاجر بوده است ضبط میکند و مساجد آنها را میان اشخاص مخالف ایشان تقسیم مینماید بدیهی است هر چه از این کارها بیشتر میکند برانزجار خاطر خلق از این دسته روحانی نما و دولتیان حامی آنها افزوده میشود اما حال و کار آقایان مهاجر بعد از رفتن بحضرت عبدالعظیم در ظرف دوسه روز جمعی از تبعه ولحقه ایشان بآنها پیوسته و کمی از تجار هم بآنها همراهی میکنند روزها در صحن و در مسجد آنجا جمع شده واعظها بمنبر رفته تظلم و طلب یاری از مردم مینمایند خاصه در شب و روز جمعه که موقع ازدحام زوار طهرانی است که فریاد و دادها بر زیادت است و انتظار میکشند خلق طهران بآنها همراهی کامل بنمایند اما مردم طهران از طرفی بواسطه سردی زمستان و از طرف دیگر بواسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خود داری میکنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلشکسته بطرف مقابل آنها بد میگویند ولی چیزیکه بجان آنها میرسد این است که

واقعه قندو فتنه مسجد شاه طهران

بیداران طهران موقع رامقطنی دانسته در زیر پرده نازکی با آنها همراهی میکنند اوراق و کتابچه ها نوشته میرسند و تأکید میکنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارند که پشیمانی دارد و وجوه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص بآنها میرسد که ایشانرا مجبور میکند بافکار صاحبان آن وجوه همراهی نمایند و رضای خاطر آنها را منظور دارند بعلاوه شبها در شهر حوزه های متعدد از اشخاص منورالفکر منعقد میشود و از قول آقایان عریضه ها بشاه مینویسند و منتشر میسازند بطوریکه بدست آقایانهم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عرایض بشاه مینویسند ما پاره سئوالات داریم که جوابهای آنها مقدر است از روزیکه سلطنت بقاجاریه رسیده تا کنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدر اعظم روی کار آمده است و هر يك که بمسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارائی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چقدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزیکه معزول شده دارای چه اندازه مکتب بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات بر اهمیت متحصنین در انظار مردم میافزاید زیرا که توجه داشتن آنها را بمصالح مملکت میفهماند خلاصه دوروز بعد از رفتن آقایان بحضرت عبدالعظیم نگارنده بمنزل امام جمعه میروم بلکه اورا نصیحت کنم با اینکه احتمال میدهم بی ثمر بوده باشد قبلا با برادرش ظهیر الاسلام ملاقات میکنم در اول ملاقات میگوید آقا ملاحظه میکنید با يك مشت ملت بیچاره چه میکنند و کجا رامیزند برای ما که بد نشد بلکه بهتر شد ولی آنها بملت خیانت کردند پیش از آنکه نگارنده جواب بدهد شیخ محمد علی طهرانی از آقا زادگان منورالفکر طهران حاضر است میگوید برای شما هم خوب نشد مردم بشما خوب نمیگویند ظهیر الاسلام از من میبرد آیا اینطور است میگویم بلی میل نداشتم این حرف را در غیر مجلس خلوت بگویم ولی حالا که اظهار شد میگویم مردم بشما بسیار بد میگویند و تصور میکنند شما خانواده چند صد ساله خود را بیاد دادید که خلق را از مسجد شاه که بست دولت و ملت است با ضرب چوب و چماق بیرون کردید ظهیر الاسلام از شنیدن این

فصل دوم

حرفها پریشان حال میشود شیخ طهرانی از تصدیق من جری شده میگوید آقا چه خبر دارید مردم برای کشتن برادر شما کمر بسته اند ظهیرالاسلام میگوید موت و حیات بدست خداست دیگر برای شنیدن این حرف حاضر نمیباشم و از نگارنده می پرسد حالا ما چه باید بکنیم میگویم باعتقاد من باید فردا صبح شما و برادران بحضرت عبدالعظیم رفته در حوزه آقایان بنشینید و بگردید ما از شما ایم و شما از ما هستید هرگز. راضی نمیشویم و هنی بر شما وارد شود و اگر قصه مسجد را دیدید پیش آمد در ظاهر باشما مخالفت کردیم برای این بود که خون مردم بیگناه ریخته نشود ارباب غرض مقاصد شخصیة خود را انجام ندهند حالا که آن خطر گذشته ما در مقاصد ملی باشما شرکت داریم و هر قدر هم که بشما بی اعتنائی نمایند تحمل کنید و در صدد اصلاح کار آنها بر آمده این بیحرمتی را که بدست خود بر خود وارد کردید باز بدست خود جبران نمایند میگوید من حاضرم ولی گمان ندارم امام جمعه حاضر بوده باشد و راست گفت چه در ملاقات امام جمعه میبینم بقدری او را غرور گرفته است که جای نصیحت دادن نمیباشد باید گذارد تا روزگار کار خود را انجام دهد در عمین شب در خانه میرزا اسمعیل خان ثقة الملك کیلانی که یکی از اشخاص وطن خواه است جمعی از دوستان و تجدد خواهان جمعند برای استفاده نمودن از موقع و کمک کردن با آقایان صحبت سید جمال الدین واعظ بمیان میآید میگویند بیچاره مخفی شده جرئت ندارد از خانه ای که هست بیرون بیاید و معلوم نیست کجا است و بهر صورت آیا صلاحش این است که برود بحضرت عبدالعظیم با آقایان ملحق شود یا همینطور مخفی باشد تا عاقبت امر دیده شود نگارنده با آنها مژده میدهد که سید را میدانم کجا است و در ظرف امشب و فردا میرود بحضرت عبدالعظیم همه مشغوف میگرددند و قرار میشود از جانب آن جمع مساعدتی بخانواده او بشود و آنها را نگاهداری نمایند چونکه دارای درستی ندارند و هم از کیفیت استفاده نمودن از موقع برای انجام يك کار اساسی مذاکره میشود و برای هر يك تکلیفی همین میگردد دیگر يك مجلس خصوصی داریم که از اعضای آن حاجی میرزا نصرالله واعظ اصفهانی ملك المتکلمین است که شخص وطن

واقعه قتل و شکنجه مسجد شاه طهران

دوست با غیرتی است و سالها است در بلاد ایران در ترویج معارف و خدمت بملت و غمخواری وطن داد مردانگی داده و میرزا محمد علی خان نصره السلطان است پسر مرحوم میرزا حسینخان مصباح السلطنه که هم پدرش مزد غیور وطن پرست ملت خواه بوده و هم خودش دارای این صفات و با فضل و کمال است و برادرم حاجی میرزا علی محمد است که شخص معتقد وطن دوست میباشد مقصود ما این است بلکه بتوان بزبان این جمع و بتوسط آنها کاری که موجب آسایش خلق باشد فراهم آورده حرف حقی گفته شود که ریشه استبداد کننده شده نور عدل اگر چه بظلم بالسویه باشد تابش نماید اتفاقاً میان نگارنده و اغلب رؤسای حوزه آقایان بواسطه کار معارف جدید و مخالفت سلیقه و یا بواسطه حسادت بعضی از آنها کدورت حاصل است از این جهت سه نفر سابق الذکر هر یک بنوبه خود میروند صحبت میدارند آقایان را تشویق و راهنمایی مینمایند و بر میگردند در مجمع خصوصی مذاکره مینمائیم و بمجامع دیگر اطلاع میدهیم و نگارنده از رفتن بحضرت عبدالعظیم خود داری مینماید تا کم کم آقایان بفهمند در کارهای عمومی خصوصیت یا خصوصتهای شخصی را نباید دخالت داد و بعلاوه موقع مناسبی برای ورود نگارنده در جریان کار بدست آید یک روز سید عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمصین العلماء که از بستگان من است و با خانواده آقا سید محمد طباطبائی هم الفت دارد میروند بحضرت عبدالعظیم و با بعضی از آقایان صحبت داشته میگوید یکی از اشخاصی که میتواند کاری بکند و حاضر است اگر شما مطلب صحیح تروون بحسابی داشته باشید که بحال ملت مفید باشد بهر وسیله هست بشاه برساند اگر چه او نام مرا نمیرد ولی آنها ملتفت میشوند و میگویند اگر بتواند سفیر کبیر عثمانی را دوستانه حاضر کند که او من غیر رسم در صدد اصلاح اینکار بر آید میتوان اطمینان حاصل نمود نگارنده برای مذاکره نمودن با سفیر کبیر حاضر میگردد چون خصوصیت و الفت با یکدیگر داریم سفیر کبیر شمس الدین بیگ از مردمان آگاه خبر خواه است سالها است مأمور سیاسی دولت عثمانی است در ایران و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی بدولت و مالت ایران از دستش بر آمده دوستانه اقدام کرده

بعضی تهوری می رسد اما بخایسته دستار همیشه اهلان دراز است
 هست بعد از کرام و خاصه یک دوستی و معانیت قدیم با جنبه مستطاب
 شریفان آنکه رسید عباده بهرگاه سدها به نفاذ دارم در معانیت
 بعد از عصر آمدن با جنب و بریر در حق مجاد درین کرام بمقام شاه
 عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال
 همراهی و مساعدت من آمده نموده خوشحال شدم از تأملات واقع
 مسلمان است که برابر تشریف فرمایان کرام با کمال توقیر و احترام
 بیشتر هر چه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنا بر این خید مأمول
 و متعنا است که از آن طرف هم معامله مجامله مساعدت کارانه ارزانی
 داشته امر بحکم که سیدنا احکام است فتوی کرده دیده مسکن انجام
 بشود چون دستداران رات رضا نسبت عالی از سعادت
 ا صلاح رات ابین می دانم از کیفیت مستحضر می کنم تا هر چه
 لازم آن است مجرب فرمایند زانچه عفت می دهد ایام آقبال مستدام

بستبیره زرنقده کسب
 محمد سلیم

گراور نامه شمس الدین بیک بخط خود او

واقعه قند و فته مسجد شاه طهران

انجام داده است از سفیر مزبور میپرسم شما برای اصلاح کار آقایان اقدامی مینمائید یا خیر میگوید آقا سید عبدالله شرحی بمن نوشته و یکی از کتاب خود را نزد من فرستاده است ولی چون اقدام در این کار خارج از وظیفه مأموریتم میباشد اقدام نکردم میگویم چون آن جماعت اگر شما واسطه باشید اطمینان حاصل کرده اقدام باصلاح مینمایند شاید دولتیانهم مضایقه نداشته باشند شما واسطه اصلاح ذات البین بگردید از وزارت خارجه استیذان نمائید اگر اذن دادند منم با آن طرف صحبت داشته آنها را راضی میکنم که اقدام باصلاح بنمایند و تمام قصد من اینست که بتوسط سفیر کبیر عثمانی چند کلمه که برای آسایش عموم مفید باشد بشاه گفته شود سفیر کبیر این ترتیب را قبول نموده قرار میشود برود اذن بگیرد و اطلاع بدهد سفیر کبیر همان روز وزیر خارجه را ملاقات کرده رخصت حاصل مینماید و خطی بمضمون ذیل بنکارنده مینویسد:

« از آنجائیکه دوستدار همیشه اخلاص و ارادت نسبت بعلمای گرام و خاصه یک دوستی و مناسبت قدیمه با جناب مستطاب شریعتدار آقا سید عبدالله سلمه الله تعالی دارم در ملاقات بعد العصر امروز با جناب وزیر در حق مجاورین گرام بمقام شاه عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال همراهی و مساعدت مشاهده نموده خوشحال شدم از تأمینات واقعه مستبان است که برای تشریف فرمائی آقایان گرام بشهر هرچه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول و مستحسن است که از آن طرفهم معامله محابیه مساعدت کارانه ارزانی داشته امر بحکمی که سید الاحکام است منتهی گردیده مسکی الختام بشود چون دوستدار ذات فضایل سمات عالی را از سعاة اصلاح ذات البین میدانم از کیفیت مستحضر میکنم تا هرچه لازمه آنست مجری بفرمائید زیاده زحمت نمیدهم فی سبت غره ذیقعدہ ۱۳۲۳ شمس الدین این خط که میرسد مشعوف میشوم که راهی برای وارد شدن در اینکار بدست آمده باشد که بتوانم برای سعادت آتیه مملکت قدمی بردارم .

فصل سوم

اقدام و خطر

خط سفیر کبیر را بتوسط برادریم بحضرت عبدالعظیم میفرستم بر رؤسای حوزه و مخصوصاً آقایان بهیبانی و طباطبائی نشان داده مذاکرات بسیار بمیان میآیند آقایان اطمینان حاصل میکنند که نگارنده صمیمانه برای آنها کار میکند و از گذشته‌ها صرف نظر نموده است برادر من صورت مطالب آقایان را مسوده کرده برای من میآورد عیینم چندمطلب نوشته‌اند: اول عزل علاءالدوله از حکومت طهران - دوم عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره - سوم امنیت دادن بهمراهان ایشان بعد از آمدن بشهر - چهارم بر گردانیدن مدرسه خان مروی باولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی - پنجم سیاست نمودن از عسکر نام کاریچی را مقم بواسطه شرارتی که در راه کرده - ششم تجلیل نمودن از میرزا محمد رضا یکی از علمای کرمان که از طرف حکومت کرمان باو بی احترامی شده است - هفتم برداشتن قیمت تمبر دولتی از مستمریات روحانیان چونکه معمول شده است قبض مستمریها را تمبر کرده و مختصری بعنوان پول تمبر از آنها بصرفه دولت کسر مینمایند دیدن مطالب آقایان نگارنده را به حیرت فرو میبرد یکی بواسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متحیر میمانم که من بسفیر کبیر گفته‌ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه میشود این مطالب را باو گفت و از او مساعدت خواست که بشاه برساند اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را بسفیر اطلاع بدهم میروم بر او وارد میشوم بعد از تعارف معمولی سفیر میپرسد جواب رسید میگویم بلی و میخواهم ورقه را باو بدهم وزیر مختار ایتالیا وارد میشود سفیر احتراماً از من اجازه میخواهد که او را پذیرفته روانه کند و بعد با هم

اقدام وخطر

صحبت بداریم در اینحال بخاطر نگارنده میرسد چه بهتر که این ورقه را عوض نموده يك مطلب نوعی هم در آن بگنجانم از طرفی اندیشه میکنم مبادا آقایان پس از اطلاع انکار کنند و برای من خطرناک باشد باز توکل بر خدا کرده کاغذی از روی میز سفیر برداشته يك يك مطالب را روی آن کاغذ بهمان صورت که هست مسوده مینمایم مگر مطلب هفتم را که تغییر داده بصورت ذیل مینویسم قراردادی در اصلاح کلیه امور با رعایت حقوق علما وپیش خود خیال میکنم این جمله مجمل است و لابد توضیح خواهند خواست آنوقت در موقع توضیح هرچه باید گفته شود خواهد شد ورقه بسفیر داده میشود که صحبت بدارد و نتیجه را اطلاع بدهد فردای آنروز سفیر کبیر مرا میطلبد و میگوید جواب این است علاءالدوله را معزول میکنند درباب عزل نوزهدتی است آقایان در این موضوع حرف میزنند و دولت تکلیف ندارد قبول کند امنیت آقایان داده میشود و در ورود آنها بشهر تجلیل کرده میشوند بر گردانیدن مدرسه مروی آقایان آشتیانی را گفتند صورت نمیگیرد ولی من گفتم چون در عنوان مکافات از آنها گرفته شده حالا وقت مرحمت است باید رد شود قبول کردند عسگر گاریجی تنبیه میشود از عالم کرمانی تجلیل بعمل میآید اما هفتم اگر مراد قرارداد در اصلاح کار علماء است که میشود و اگر مراد اصلاح کار عموم است یعنی دوات و ملت این کلمه بزرگ است و توضیح لازم دارد جواب چه خواهد بود نگارنده میگوید مذاکره میکنم و جواب میدهم در صورتیکه نگران هستم آقایان چه بگویم و آنها چه جواب بدهند بالاخره صورت جواب و سؤال را نوشته بتوسط برادرم بحضرت عبدالعظیم میفرستم و میگویم چون سفیر کبیر بعنوان مصالح عمومی در اینکار دخالت کرده صلاح ندیدم عین آن صورت را بدهم چونکه مطالب آن اغلب شخصی بود لهذا در ماده هفتم تغییری داده شد شما هم اگر توضیحی ندهید که عام المنفعه باشد مناسب نخواهد بود و موجب پشیمانی است وهم در مجلس مشورت صورت توضیحی که باید بدهند بخط ملك المتكلمين بصورت ذیل نوشته میشود :

مراد از قرارداد در اصلاح کلیه امور تأسیس دیوان عدالتی است برطبق شرع مقدس

فصل سوم

اسلام از روی کتاب و تشکیل يك مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام بلاد ایران که فرق فیما بین وضع و شریف گذارده نشود و هر ذیحق بحق خود برسد آن صورت را هم برادرم بحضرت عبدالعظیم میبرد. بلکه آقایان را راضی کند. بهمان صورت توضیح بدهند برادرم میرود صحبت میدارد و کامیاب مراجعت مینماید چه بخط آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله در زیر هر يك از مواد شرحی نوشته شده و در ذیل ماده هفتم تقریباً همان صورت که یاد داشت شده نوشته میشود و با مروتاً کید آقا سید عبدالله مسئله الغای تمیر از اوراق مستمری آقایان روحانیان بر ماده هفتم افزوده میگردد و بهر حال نگارنده را نگرانی از تصرفی که نموده است رفع گشته آسوده خاطر میشوم غافل از اینکه بواسطه تدبیری که دوستان عین الدوله میکنند حقیقت امر آشکار میشود و میفهمند مطلب هفتم آقایان که بصراحت طبع نوشته بودند غیر از آنچه بود که بتوسط سفیر عثمانی بدولت رسیده و از لحاظ همایونی گذشته است و هم از سفیر کبیر تحقیق کرده میفهمند کی نزد او آمدن و شنیدند در چنانکه سفیر مزبور از نگارنده در این موضوع عذرخواهی کرد که نمیتوانسته است پنهان نماید خلاصه فردای آن روز میروم سفیر را ملاقات نموده جوابها را برای او میخوانم همینکه بتوضیح مطلب هفتم میرسد تعجب کرده میگوید گمان نمیکردم در این جماعت کسی باشد که این سخنان را بگوید مطلب همین است و هر چه هست در کتاب و قانون است پیغمبر فرموده خافوا الکتاب ولا تخافونی محال است ملتی زندگانی با شرف نماید مگر آنکه عهدی داشته باشد چنانکه خدا با بندگانش عهد مینماید قدرت کامله خود را محدود میسازد عقل کل محمد مصطفی (ص) با امت خود عهد مینماید و از آنجا عهد میگیرد پس چگونه میشود مابین دولت و ملتی عهد نباشد که هیچیک از حدود آن تجاوز نکنند بالجمله بعد از صحبت زیاد قرار بر این میشود که سفیر کبیر آن صورت توضیح شده را جوف خط خود بگذارد و بوزارت خارجه بفرستد که بر حسب مرسوم وزیر خارجه آن خط را در حضور شاه بخواند و جواب بگیرد سفیر کبیر این اقدام را میکند و کاغذ را میفرستد و در روز جواب نیاید ولی از حضرت عبدالعظیم خبر میرسد که از طرف عین الدوله کسی آمده یکی از

اقدام و خطر

آقایان درجه دوم از متحصنین را (آقا سید احمد طباطبائی) به باغ دوشان تپه نزد اتابک میرد آقای بیخبر هم مسوده از مطالب آقایان را که همراه داشته برطبق صورت سابق به اتابک میدهد نگارنده بی اطلاع از تدبیری که دولت برای کشف حقیقت امر نموده است شرحی بسفیر کبیر مینویسد اگر جوابی رسیده باشد مرقوم دارید تا برای آقایان فرستاده شود سفیر کبیر در جواب من مینویسد مطالب بمقام بابعالی رسیده است و جواب داده اند که آقایان متحصنین بطریق دیگر هم عرایض خود را فرستاده اند منحصر بطریق شما نیست و ما بهمان طریق جواب آنها را داده ایم و بعد مینویسد که در اینجا وظیفه ما علی الرسول الاالبلاغ باتها رسید .

از جواب سفیر معلوم میشود که او را جواب داده در صد تدبیر دیگر بر آمده اند بهر حال نگارنده کاغذ سفیر را برداشته بحضرت عبدالعظیم میروم آقا سید عبدالله را ملاقات مینمایم پیش از آنکه از من اظهاری بشود میگوید سفیر را که جواب دادند میبرسم از کجا خبر دارید میگوید از وزارت خارجه اطلاع حاصل نمودم کاغذ سفیر را میخواند و صحبت بسیار میشود عاقبت تقاضا میکند یک بار دیگر سفیر را ملاقات کنم و حقیقت حال را از زبان خودش بشنوم در این روزها آقایان صبح و عصر در صحن مقدس مجلس منعقد مینمایند چون امروز روز جمعه است بهلاوه از متحصنین دستجات مخصوص هم از طهران برای شنیدن مذاکرات آقایان جمع شده اند در هر مجلس چند هزار نفر حاضر میشوند واعظها منبر رفته از دولتیان شکایت و تظلم بسیار مینمایند طرف عصر بعد از ختم مجلس آقا سید عبدالله در رواق و حرم محترم گریه و زاری واستغاثه غریبی میکند که مردم را منقلب میسازد این خبرها بی در پی بشاه و صدراعظم و رجال دولت میرسد احتمال میدهند اگر یک جمعه دیگر آنها در حضرت عبدالعظیم بماتند شاید مفسده بزرگ شود و نتوانند جلوی گیری نمایند از این جهت شاه باتابک اعظم حکم میکند که باید آقایان را دلجوئی کرده بشهر برگردانی اگر چه شاه بواسطه رفتاری که آقایان با امیر بها در جنگ فرستاده او نموده بودند و ذیلا شرح داده میشود از آقایان بسیار مکدر است اما در این مقام چاره ندارد مگر از آنها دلجوئی کرده قضیه تحسن

فصل سوم

را پایان بخشید . و اما شرح رفتن امیر بهادر وزیر دربار به حضرت عبدالعظیم چون يك هفته از توقف آقایان در زاویه مقدسه میگذرد از طرف دولت امیر بها در مأمور میشود برود آقایان را تهدید نماید و بهر وسیله هست جمعیت را متفرق کرده آقایانرا بشهر بیاورد امیر بهادر جمعی از سوارهای کشیکخانه را برداشته به حضرت عبدالعظیم میرود و جمعی از همراهان خود را هم برخلاف معمول با تفنگ وارد صحن میکنند آنها اطراف صحن میایستند و او خود میرود در مقبره امینه اقدس که جنب کفش کن ایوان جنوبی واقع است با آقایان مجلس کرده بمذاکره میپردازد در این صحبت امیر بهادر تند روی کرده خشونت میکند سید جمال الدین انچه که از همه آقایان پیرتر است بر آشفته نسبت بدولت و اتابك و وزیر دربار هتاکي نموده نام شاهرا هم به خفت میبرد وزیر دربار متوحش شده دست و پای خود را گم میکند اگر چه تفنگچیان او در اطراف صحن تفنگها را سر دست گرفته و انمود میکنند که منتظر رسیدن فرمان شلیک نمودن بطرف آقایان هستند ولی از طرف دیگر زنهای حضرت عبدالعظیم با سنگ بالای بامهای صحن رفته انتظار دارند اگر بخواهند شلیک کنند چون بی احترامی بمرقد مقدس شده است تفنگچیان را سنگ باران نمایند امیر بهادر میبیند چاره ندارد مگر غش کند و بگوید چون اسم مبارک شاه را آنطور که باید با احترام ببرند نبرند لهذا من تاب نیاورده در عالم شاه پرستی از خود بیخود شده غش کردم آب یخ میآورند بصورتش میپاشند و او را مالش میدهند تا سردار نامدار ایران را بحال میآورند امیر بها در پس از بهوش آمدن باز اصرار میکند که آقا سید محمد و آقا سید عبدالله را در کالسکه نشانده بشهر بیاورد اما آنها قبول نمیکنند وزیر دربار با حال پریشان نا امید از انجام مأموریت بشهر مراجعت مینماید آقایان بعد از این واقعه بتصور اینکه کار سخت شود همه از خانههای متفرقه که هستند خارج شده در خانههای داخل بست منزل میکنند و با احتیاط حرکت مینمایند و بعلاوه هم قسم میشوند که تا آخر نفس ایستادگی نمایند و از هم مخالفت نکنند و در واقع بعد از این واقعه کار تحسن آقایان سخت تر میشود و آشکارا بادولت طرفیت مینمایند .

اقدام و خطر

برگردیم بحال و کار خود روز جمعه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ نزدیک غروب آفتاب است نگارنده از حضرت عبدالعظیم بشهر میآیم و میبینم در این وقت ملاقات سفیر کبیر مشکل است همان بهتر که مشیرالدوله وزیر خارجه را ملاقات کنم بفهمم او در چه خیال است و از اقدامات من راجع بسفیر چه میگوید و دولتیان از من چه اندازه دلتنگ شده اند مطلبی را هم که میخواهم از سفیر تحقیق کنم از مشیرالدوله تحقیق نمایم خصوصاً که حدس میزنم مشیرالدوله یا طناً با آقایان همراه باشد و زمینهٔ صدارت خود را بعد از عین الدوله دارد حاضر میکند و نظر بارتباط او با میرزا علی اصغر خان انابک و غایب بودن وی از مملکت مخالفین عین الدوله و مؤالفین میرزا علی اصغر خان عمه با صدارت او موافق بوده باشند خلاصه بهر ملاحظه هست میروم بمنزل مشیرالدوله یکساعت از شب گذشته است مشیرالدوله و علاءالدوله و یکی دو نفر دیگر نشسته اند مشیرالدوله بطور خصوصی میگوید سفیر کبیر چنین و چنان اقدام کرد اینطور جواب دادیم و او اظهار مینمورد که شما در کار بوده اید میگویم بلی صحیح گفته است و بهتر این بود دست او را هم بکلی کوتاه نمیکردید چون خودتان رخصت داد بودید او دوستانه واسطهٔ اصلاح باشد و فایده اش این بود که آنها بهر وعده ای که بتوسط سفیر کبیر میدادید مطمئن میشدند و کار زودتر انجام میگرفت مشیرالدوله علاءالدوله را صدا میکند که در این مذاکره شرکت داشته باشد چونکه علاءالدوله با وجود اینکه با مشیرالدوله منسوب است در سیاست با عین الدوله همراه میباشد و باک قسمت از مخالفت آقایان با دولت بواسطهٔ دلتنگی از اوست مشیرالدوله هم از او ملاحظه دارد مشیرالدوله میگوید فلانی از حضرت عبدالعظیم میآید و شاهد وقایع امروز بوده است خواستم شما هم باشید صحبت بنمایم نگارنده شرح اجماع و هیجان مردم و مذاکرات آقایان را نقل میکند علاءالدوله میگوید دولت باید اقدام کند بزند و ببندد اخراج کند و بقوة قهریه این غائله را رفع نماید میگویم اینطور نیست امروز هر اقدام از طرف دولت بر ضد این اجماع بشود موجب مزید علت میشود هیجان خلق امروز محض

فصل سوم

هر گاه جاهلانۀ امیر بپا در است که چند روز پیش شدیک اقدام دیگر اگر بشود کار سختتر خواهد گشت و خونریزی شده عاقبت کار وخیم میگردد علاء الدوله میگوید عقیده شما اینست دولت باید هر چه چهار نفر آخوند میگویند بشنود جواب میبدهم خیر بلکه میگویم روزگار تغییر کرده است و این ملت ملت سابق نیست و تا يك اندازه چشم و گوش مردم باز شده امنیت و عدالت میخواهند دولت هم ضعیف است در اینصورت صلاح اینست با ملت ملایمت کند و هر قدر از خواهشهای مشروع او که قابل قبول باشد بپذیرد غائله بملایمت بر طرف گردد علاء الدوله میگوید خواهش آنها یکی عزل من است من خود استعفا میدهم میگویم خیر گمان ندارم عقلای قوم چندان نظری بعزل شما داشته باشند میگوید پس مقصود عزل میونوز است میگویم خیر آنها بهانه است پس مطلب چیست میگویم مطلب تأسیس عدالت خانه جواب میدهد این حرف را شما میزنید آنها خودشان مختل عدل و امنیت هستند ما هر وقت بخواهیم دست باینکار بزنیم همین اشخاص مانع خواهند بود حالا خودشان عدالت خواه شده اند میگویم بلی روزگار آنها را مجبور کرده است عدل و داد بخواهند میگویند دروغ میگویند جوانهای آنها دلشان میخواهد پیش پایشان مانند زمان امین السلطان تا محضراتابك اعظم صاف باشد هر ساعت بخواهند بروند روزی چند توسط بکنند و مبلهی قایده ببرند عدل کدام است حساب و کتاب چیست میگویم تصدیق دارم اکنون که مجبور شده اند این حرف را بزنند چه ضرر دارد دوات حرف آنها را بگیرد عدالتخانه قانونی تأسیس نماید و شر هر صاحب شری را دفع نماید مشیرالدوله در تمام این مدت سکوت کرده سخن باینجا که میرسد حرف نگارنده را تصدیق کرده میگوید البته اگر بشود خوب است شاه هم برای اینکار حاضر است اتابك اعظم هم گمان ندارم مخالف باشد منبهم اعتقادم این است که نباید با قوه قهریه در مقام رفع این غائله بر آمد یکی از وزرای خارجه سابق ما در موقعی که شاه با بعضی از روحانیان اظهار بیمبری داشت و میخواست آنها را گوشمال بدهد در موقع توسط نمودن از آنها بشاه گفت ما هر کار که صلاحمان نباشد بکنیم و فرنگیها از ما بخواهند میگوئیم علماء مانند ما اگر دیدند ما میتوانیم علماء را بقوه قهریه ساکت نماییم هر وقت بخواهیم

اقدام و خطر

باین بیجاست در برابر خارچه توصل بجویم جواب میدهند چرا در فلان قضیه توانستید آنها را ساکت کنید حالا هم همان کار را بکنید علاء الدوله میگوید اگر راحت میگوید و جز عدالت چیزی نمیخواهند این مطلب را بنویسند تا ببریم اتابک اعظم را با خود همراه نمایم و با بفاق بشاه عرض کرده انجام بدهیم میگویم گمان ندارم از نوشتن مضایقه نمایند میگوید بروید صحبت بدارید و جواب بیاورید فردای آن روز میروم بحضرت عبدالعظیم میبینم امیرخان (۱) سردار و سروجه الله میرزا برادر زادهٔ عین الدوله را حاکم حضرت عبدالعظیم نموده اند او هم با جمعی سوار و سرباز ابو اجمعی خودش وارد شده از آقایان دیدن کرده جوانها را بمنزل خویش دعوت ناهار نموده است و بدست آنها دارد در افکار آقایان نفوذ حاصل میکند ملتفت میشوم عین الدوله با انتخاب این مأمور از دخالت نمودن مشیرالدوله و دیگران جلوگیری کرده و اختیار را بدست خود گرفته و برای اینکار شخص خوبی را انتخاب نموده است چونکه از یکطرف جوانی بی باک و مورد ملاحظه آقایانست و از طرف دیگر با جوانهای آقایان میسازد آنها را تطبیح مینماید چنانکه آنروز تا عصر معطل شدم که جوانهای آقایان را ملاقات کنم نشد و حاکم جدید آنها را رهان کرده گذاشت با دیگری ملاقات نمایند خلاصه آقا سید عبدالله را در خلوت دیده بهر عنوان بوده است نوشته مختصری بخط پسرش از او بگیرم حاصل مطلبش اینکه حاجز عدالتخانه مطلب دیگر نداریم آن شب نمیتوانم مشیر الدوله را ملاقات کنم فردا شب بمنزل او رفته نوشته را میدهم اظهار مسرت میکند و میگوید حالا دیگر امید است بشود قدمی رو بسعادت برداشت در اینوقت که چهار ساعت از شب گذشته است مشیر الدوله بفوریت از طرف عین الدوله احضار میشود مشیر الدوله بانگرانی میرود و فردا صبح زود بنگارنده مینویسد دیشب امیرخان سردار چهار نفر از آقازادگان را با خود بشهر آورده بمنزل اتابک اعظم وارد نموده است تا در باب اصلاح کار و آمدن آقایان بشهر صحبت بدارند و قراری بدهند در اینصورت دیگر رفتن شما امروز بحضرت عبدالعظیم لازم نیست و آن

(۱) - امیرخان سردار جوانیست پدرمردی بدولت رسیده با جوانهای آقایان ارتباط

و خصوصیت دارد.

فصل سوم

چهار نفر میرزا مصطفی آشتیانی میرزا ابوالقاسم طباطبائی سید علاء الدین بهبهانی و آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء هستند .

امیرخان سردار این چند نفر را بخانه اتابك اعظم وارد کرده تا عنوان مطلب را منتقل نمایند و بگویند آقایان پسران و کسان خود را بخانه اتابك فرستادند و از او تقاضای اصلاح کار را نمودند دولت هم بصرافت طبع با آنها همراهی کرده مقاصد شان را هر طور خودش خواست پذیرفت نگارنده از شنیدن این خبر متالم میشوم زیرا که از یکطرف از روحیات آقازادگان بیخبر نیستم و از طرف دیگر عین الدوله را میشناسم که مرد زیرک کارکن است و راه کار را نیکو بدست آورده آقازادگان را که رام و موافق گرد کار آقایان را ساخته و دیگر نه از امیرالدوله ها کاری ساخته است و نه از کسانی که برای مصالح مملکتی و تحصیل قانون میخواستند از این اوضاع استفاده کرده باشند تنها يك چیز موجب امیدواری است و آن این است که کم کم مردمیکه در حضرت عبدالعظیم هستند و جمعی از کسانی که در شهر میباشند در این کشمکشها با حرف قانون و عدل و مساوات گوششان آشنا شده شیرینی این کلمات را احساس نموده اشتباهی کاذبی هم باشد بهم رسانیده اند و اقبالی هم که با آقایان از طرف مردم شده برای این بوده است که آنها حرف قانون و عدالت زده اند در این صورت اگر برای حفظ ظاهر هم باشد ناچارند مسئله تاسیس عدالتخانه را هم تا يك اندازه تعقیب نمایند خلاصه آقازادگان شب را در خانه اتابك میمانند و پذیرایی کامل از آنها میشود اتابك که سابق زیر چشمی هم با آنها نگاه ندید کرد حالا دوستانه در کمال خوشروئی و رفاقت با آنها سلوک میکند و از تعلق گویی هم دریغ ندارد معلوم است چقدر موجب خوشحالی آنها است فردای آنروز اتابك میرود بدربار برای گرفتن دستخط شاه و انجام مقاصد آقایان خبر آمدن آقازادگان بخانه اتابك در شهر منتشر میشود برای اینکه در ورود آقایان تعطیل عمومی بشود جمعی زن و مرد میریزند بیازار و شهرت میدهند که آقازادگان را در خانه اتابك توقیف کرده اند و با هیاهوی بسیار بازار را تعطیل میکنند در صورتیکه توقیفی در کار نبوده است اتابك اعظم از بسته شدن بازار متوحشی

اقدام و خطر

شده با تلفون از دربار با آقا زادگان صحبت داشته اظهار مهربانی میکند و میگوید دستخط همایون را فوراً خواهم آورد و بعد از ساعتی آمده دستخطی از شاه میآورد که حاصل آن اجازه تأسیس دیوان عدالت دولتی برای احقاق حقوق ملت است. آقا زادگان بدون اینکه ملتفت نکته مطلب بوده باشند قبول کرده میگیرند و میروند بحضرت عبدالعظیم و آقایان میگویند کار تمام شد باید فردا شهر رفت اما در همان شب که فردای آن بنا است کالسکه شاهی را ببرند و آقایان را با سلام و صلوة بشهر بیاورند مجمع خصوصی مادرخانه نصره السلطان است در آن مجمع رأی داده میشود که دو نفر شبانه بحضرت عبدالعظیم رفته آقا سید محمد طباطبائی را که پیش از رفتن دیگرش طرفدار کارهای ملی و قانون است ملاقات کرده حیلہ دولتیار را در خصوص عدالتخانه دولتی حالی نمایند تا دولتیار دستخط را عوض کرده دستخطی که مطلوب است صادر نمایند و مذاکره میشود که توقف آقایان دو روز دیگر وقتی عملی میشود که مخارج دو روزه آن جمعیت که لااقل پانصد تومانست بآنها داده شود این مبلغ در اینوقت شب از کجا تهیه میگردد ملك المتكلمين دست در جیب خود برده يك اسکناس پانصد تومانی در آورده میگوید این پول را روز گذشته سالار الدوله فرستاده است که بمصرف اینگونه کارها برسد بهتر این است همین وجه بآنها داده شود برای تعیین دو نفر که بروند بحضرت عبدالعظیم قرعه کشیده میشود بنام ملك المتكلمين و نصره السلطان در میآید بیدرنگ در حالیکه برف شدت میبارد يك درشکه کرایه پیدا کرده میروند بحضرت عبدالعظیم آقا سید محمد طباطبائی را از خواب بیدار نموده پیغام حوزه را با اسکناس پانصد تومانی باو میدهند و قول میگیرند که نگذارد فردا آقایان بشهر بیایند بلکه دو روز دیگر بماتند و آن دستخط را رد کنند تا دستخط مطلوب صادر گردد نوشته هم از آقا سید محمد میگیرند مشعر باین قول و قرار داد و تزويك صحیح مراجعت مینمایند موفقیت آنها موجب خوشحالی رفقا شده مشعوف میشویم. فردا همه انتظار دارند که آقایان بشهر بیایند دولتیار هم تدارك استقبال میکنند که خبر میرسد آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب صادر نشود بشهر نخواهند آمد و در این قضیه تنها ایستادگی و مخالفت آقا سید محمد طباطبائی مؤثر

فصل سوم

واقع گشته نظریات او بر نظریات آقابان دیگر و آقا زادگان غالب میشود.

خلاصه دولت مجبور میشود دستخط مفصلی بصورت ذیل صادر نماید:

جناب اشرف اقبال اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجبتراست و اینست که بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون ممدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دایر شود و بروجیه که میان هیچیک از طبقات رعیت

مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجرای

عدل و سیاسیات بطوریکه در نظامنامه

این قانون اشاره خواهیم فرمود

ملاحظه اشخاص و طرفداربهای بیوجه

جدا ممنوع باشد البته بهمین ترتیب

کتابچه نوشته مطابقت قوانین شرع

مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض

پرساتند تا در تمام ولایات دائر و

ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح

داده شود البته این قبیل مستدعیات

علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی

است همه وقت معمول خواهد بود

این دستخط ما را هم بعموم ولایات

ابلاغ کنید شهر ذی قعدة ۱۳۲۳ دستخط



رامیبرند بحضرت عبدالعظیم جمعیت زیاد از اهل طهران آنجا جمع میشوند دستخط برای مردم

خوانده میشود همه اظهار خوشحالی میکنند روز جمعه شانزدهم شهر ذی قعدة جمعی از رجال

دولت از طرف شاه با کالسکه مخصوص میروند بحضرت عبدالعظیم مردم بطیب خاطر

اقدام و خطر

تعطیل عمومی کرده آقایان را با نهایت احترام بشهر میآوردند مردم همایی اندازه مسرورند و یکدیگر مبارکباد میگویند ولی اغلب از روی تقلید بدون اینکه بدانند این خوشحالی برای چیست آقایان میل دارند بخانه‌های خود بروند و بدروازه طهران که رسیدند سوار اسب و استر شده مردم تماشایی و استقبال کنندگان اطراف آنها جمع شوند و بجلال ملای معمولی مملکت و دست بوس و پا بوس وارد شوند ولی دیوانیان تدبیری کرده نمیگذارند مقصود ایشان حاصل شود و آن تدبیر اینست که نزدیک دروازه شهر بکالسکیان امر میرسد سرعت حرکت کنند خاصه که امیر بهادر هم در کالسگه شاه پیش روی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نشسته وارد دروازه که میشوند مردم ورود آنها را از خط بازار انتظار دارند ولی امیر بهادر بکالسکی فرمان میدهد از خط خیابان برود و یکسرایشان را بدربار باطاق عین الدوله ورود داده بعد حضور شاه رفته مورد مرخصت شده و از آنجا هر یک با جمعیت بخانه‌های خود میروند.

فصل چهارم

صکوت دولت و مطالبه ملت

بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم تا مدتی عموم آقایان مورد توجه زیاد از طرف مردم هستند و آنها هم بر شئون خویشتن میافزایند مخصوصاً آقا سید عبدالله



مرحوم آقای میرزا سید محمد طباطبائی

که فوق العاده خود را بالا گرفته و ضاع ریاست را وسعت میدهد آقا سید عبدالله تا اینوقت در واقع ریاست عامه نداشت و مردم از او بواسطه مداخله بی ترتیبی که در امور شرعیه میکرد راضی نبوده اند طلاب و اهل علم هم با سبب چینی نزد او آمد و شد داشته اند ولی در اینوقت که شیخ فضل الله نوری از مقامی که داشته بواسطه مخالفت با

سکوت دولت و مطالبه ملت

هیجان ملی و طرفداری از اتابک اعظم تنزل نموده و امام جمعه بواسطه قصه مسجد شاه و مخالفت با اصلاح خواهان خفیف شده زمینه ریاست شرعی برای آقا سید عبدالله مهیا است و خود را شخص اول میداند اگرچه در ظاهر از آقا سید محمد طباطبائی احترام زیاد میکند ولی باو هم در باطن اعتنائی ندارد تمام علماء و اعیان و رجال دولت و عموم



شیخ فضل الله نوری. آقا سید عبدالله بهبهانی

طبقات خلق باین دو نفر روحانی اقبال کرده خانه آنها مرجع عامه شده ببرکت اظهار عدالتخواهی سیدین سندین میشوند کدورتی هم که میان نگارنده و هریک از دو سید محترم بوده است در این موقع بظاهر بر طرف میگردد و آمدوشد دوستانه مینمائیم بالجمله آقایان مشغول دید و بازدید میشوند اتابک اعظم بیده آقایان اظهار مهر بانی مینماید امیر خان سردار سر آقازادگان را بمهمانی و خصوصیت زیاد گرم میکند بحدی که بفکر اجرای دستخط همایون و تأسیس عدالتخانه هم نمیاقتند و اگر گاهی

مذاکره از این مطالب در میان میآید دولتیان وعده میدهند که مشغول انجام مقدماتش هستیم آقایان هم قانع میشوند و دنبال نمینمایند کم کم مردمیکه یا خود بحالت انتظار بوده اند و یا اصلاح خواهان آنها را تکان میدادند بنا میکنند بشب نامه نوشتن و از آقایان بدگویی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد مجلس خواهی شما کجا رفت پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید حالا که ریاست رسیدید ما را فراموش کردید آقایان مینند مردم دست بر نمیدارند ناچار

فصل چهارم

بخیال میافتند که مسئله را دنبال کنند از شیخ فضل الله و امام جمعه هم ملاحظه دارند و تصور میکنند اگر مردم روی دلشان از اینها برگردد آنها شاید با مساعدت اتابك اعظم پیش یفتند این است که حوزه‌ای تشکیل میدهند بنام حوزه اسلامی و جمعی از درجه دوم ملاحا را در آن حوزه شریک نموده در باب گرفتن عدالتخانه و اجرای دستخط شاه مذاکره میکنند عین الدوله قدری بدست و پا افتاده هر چه میخواهد این حوزه را برهمزند صورت نمیگیرد آقازادگانرا در خلوت میخواهد نوازش میکند پول میدهد اما کار تا يك اندازه از تحت قدرت آنها خارج است و اصلاح خواهان بوسیله دیگر نمیگذارند آقایان از این خط خارج شده گوش بحرف اتابك و اتابکیان بدهند بقیه ذی القعدة و ماه ذی الحجه بهمین منوال میگذرد روزی در خانه نشسته ام شیخ سیف الدین میرزا که شاهزاده آخوندی است از بستگان مخصوص اتابك بر من وارد شده میگوید نمیدانم چه کرده اید اتابك اعظم بینهایت از شما دلشک است و تصور میکند تمام اینکارها که شده با اقدام یکی دوسه نفر بوده و شما را از آن دوسه نفر میداند خوبست بهتر ترتیب ممکن باشد کدورت او را رفع نمایید بگویم من کاریکه خلاف مصلحت دولت و ملت باشد نکرده ام نمیدانم دلتگی اتابك اعظم از چه راه است شما هر طور مرا شناخته اید یاو حالی کنید که من اهل غرض نیستم و اگر کاری کرده ام برای خدمت بملت بوده است از جاهای دیگر هم مکرر خبر میرسد که اتابك از من بینهایت رنجیده خاطر گشته و من به بی اعتنائی میگذرانم فقط کاری که میکنم بدو ملاحظه داخل حوزه اسلامی نمیشوم یکی اینکه مخلوط است بهوای ریاست و مداخل و من چون در خط هیچکدام نیستم نمیخواهم دامانم آلوده گردد دوم آنکه بدگمانی اتابك اعظم از من بحد کمال است و برای من آشکارا داخل کار آقایان شدن خطرناک میباشد در اینصورت بهتر این است اگر خدمتی از دستم بر آید در خفا بنمایم و در ظاهر وظائف معارفی خود را انجام میدهم و در باطن برای مقصد سیاسی قدم برمیدارم و از بی نتیجه ماندن اقدامات افسرده خاطر هستم بخیال میافتم حوزه تشکیل داده شود مرکب از اصلاح خواهان حقیقی مملکت که غرض و مرضی ندارند و جز استقبال سعادت آتیه ملت قصدی در وجود

سکوت دولت و مطالبه ملت

آنها نیست همان شب نظامنامه آنرا در سی و شش ماده نوشته آقا سید محمد طباطبائی را برای ریاست آن جمعیت در نظر میگیرم و مینویسم وارد شوندگان این جمعیت باید آقا سید محمد را رئیس روحانی خود بدانند و نزد او قسم یاد نمایند که از مواد نظامنامه تخلف نمایند در دفتری که نزد آقای سابق الذکر است نام خود را قید نمایند فردای آنروز برای ملك المتكلمين میخوانم پسند میکند و میگوید خوبست بپریم بنظر آقا سید محمد برسانم بلکه بتوان جمعی از وطنخواهان را باینوسیله جمع کرده کاری از پیش ببریم ملك میرود آقا سید محمد را ملاقات میکند او هم تصرفات مختصری در نظامنامه کرده چندروز بانجام اینکار میپردازیم ولی نتیجه گرفته نمیشود چونکه رشته امور در واقع بدست آقا سید محمد نیست و آقا سید عبدالله و کسان او او را بازی میدهند و او هم کمال ملاحظه را از آنها دارد و نمیخواهد کار خصوصی کرده باشد و هم در این ایام رساله‌ای بنام راز نهانی بصورت سرگذشت مینویسم و از عملیات آقایان و دولتیان هر دو تنقید مینمایم و نسخه متعددی از آن نوشته شده منتشر میگردد بهر حال اتابك اعظم در کمال جد و جهد با آقایان معارضة باطنی میکند و خیال مینماید میتواند آنها را راضی کرده دیوان عدالت مختصری مرتب کند که دستخط شاه اجرا شده باشد بی آنکه در اساس دولت تغییری داده شود ولی اصلاح خواهان آرام نمیگیرند کسانی هم که یگانه مقصدشان بر همزدن عین الدوله است آنها را آرام نمیگذارند و بی دربی از طرف حوزه اسلامی تأسیس عدالتخانه و اجرای دستخط همایون جداً مطالبه میشود عین الدوله ناچار شده چند نفر را معین میکند بروند بخانه نظام الملك وزیر عدلیه بنشینند و در باب قانون عدالت صحبت بدارند آن چند نفر صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملك و مؤتمن الملك هستند این جمع چند روز میروند و مینشینند گفتگو میکنند صورتی نوشته با اتابك اعظم میدهند نتیجه این مجلس این میشود که اتابك بحوزه اسلامی پیغام میدهد که ما بنوشتن نظامنامه عدلیه شروع کرده‌ایم رسیده است بفصل قضاوت در امور شرعیه این فصل نگارشش در عهده علمای اعلام است اتابك میداند در این موضوع مابین علماء گفتگو در خواهد گرفت و بسزوی

فصل چهارم

نمی‌توانند قرار قطعی بدهند در این صورت تعویق در اصلاح کار از جانب آنها شده تا مدتی خیال دولتیان آسوده خواهد بود حوزه اسلامی جواب میدهند شما معطل این فصل نشوید باقی مطالب را تمام کنید ما خود قرار این فصل را خواهیم گذارد اگر چه نمیتوانستند بزودی قراری بگذارند ولی تدبیر اتابک را رد کرده از خود دور مینمایند چند روز باین منوال میگذرد تا ماه محرم میرسد اتابک برای جلب قلب مردم در خانه خود روضه خوانی مفصلی میکند هر شب جمع کثیر از طلاب علوم دینی را دعوت کرده هر نفری را پنجقران پول داده آتش و بلوی مفصلی میخوراند معلوم است معممین طهران هم چه اندازه اقبال بورود اینگونه عزابخانه‌ها دارند رجال دولت و اعیان شهر هر شب در خانه اتابک جمعند این مرادیه زیاد طلاب و غیره بخانه اتابک قدری اهمیت حوزه اسلامی را کم میکند ولی رؤسای آنها قرار میدهند بروضه خوانی اتابک نروند شیخ فضل الله و امام جمعه رئیس دسته مخالف بموضع آنها مکرر میروند و خصوصیت زیاد میکنند یکی دو روز از انقاد این مجلس گذشته است بشرتی که دارند يك عده بلیت برای من میفرستند که بدهم بطلاب و آنها راهمراه خود ببرم بمجلس سوریا سوگواری میپرسم اتابک اعظم خود در مجلس حاضر است میگویند خیر بواسطه نقرس پا که دارد حاضر نمیشود نگارنده بلیتها را بطلاب میدهد که بروند خودم نمیروم چند روز میگذرد یکی از دوستان میآید مرا ملامت میکند که از یکطرف خود را از حوزه آقا دور میگیری با آنها خلطه و آمیزش نمیکنی از اینطرف هم هیچ ملاحظه از این آید ، حال مصدر کار است نداری با اینهمه دشمن که دارای این شرط عقل نیست لااقل یکدفعه بروضه خوانی او برو که قدری آتش کینه اش ساکت شود دو شب است باحالت کسالت خودش هم در مجلس حاضر میشود نصیحت دوست مشفق را شنیده همانشب میروم میبینم اتابک در رختخواب خوابیده روحانیان درجه دوم و رجال و غیره جمعی نشسته اند او هم اعتنائی بکسی ندارد رجال بزرگ دولت میآیند تعظیم میکنند بگوشه چشم اظهار مرحمتی بآنها میکند با اشاره اذن جلوس میدهد با نگارنده هم مانند دیگران رفتار میکند مینشینم و هیچ باو توجه نمیکنم چای میآورند نمیخورم بکوقت میبینم

سکوت دولت و مطالبه ملت

اتابك متوجه من است نگاه میکند تبسم مینماید که من از این حالت بی‌اعتنائی بیرون بیایم باز اعتنا نمیکنم تا خبر میکنند وقت شام است همه بر میخیزند بروند سرشام من نمیروم اتابك میگوید چرا سرشام نمیروید میگویم میل بشام ندارم میگوید شام نخوردن بد است میگویم برای من امشب شام خوردن بد است و کنار بستر او مینشینم و میرسم بشیخ سیف‌الدین میرزا در باره من چه گفته بودید میگویند در این اطاق خلوت یکی من بر سر شما میزنم یکی شما بر سر من اما بیرون اطاق نباید کسی بداند ما چه کرده‌ایم میگویم ظاهراً قصه سفارت عثمانی است و مطالب آقایان جواب میدهد بلی چرا باید پای سفارت خارج در کار آمده باشد میگویم مداخله سفیر کبیر دوستانه و برای اصلاح بوده تصور نمیشده که توسط او مضرتی داشته باشد بهر صورت من بقصد خدمت بدولت و ملت اقدام باینکار کرده‌ام اگر خطا بوده عمداً نشده میگوید حالا که بحمدالله کار اصلاح شده گذشت میگویم اگر ناتمامی هم داشته باشد بتوجه شما تمام خواهد شد مدتی بملازمت صحبت میدارد و اظهار مهربانی میکند و پیش از آنکه مهمانها برگردند و موقع بول دادن برسد معذرت خواسته روانه میشوم و روضه خوانی اتابك تمام میشود و هیچیک از آقایان حوزه اسلامی بآن مجلس نمیروند کدورت افزوده میشود بطوریکه در مجالس عمومی علناً آقایان و اتباع آنها از استبداد دولتیان شکایت و از آنها بدگویی مینمایند نگارنده هم در يك مجلس عمومی که صحبت میداشتم میگویم .

یک نفر که خیانت بوطن کرد ضرر این خیانت بتمام اهل وطن میخورد مانند بدن انسان که یکی از اعضای آن اگر خیانت کند تمام بدن دچار زحمت میگردد مثلاً چشم برای دیدن خلق شده اگر چشم بیش بای خود را ندید و بدن در چاه افتاد آنچه بر تمام بدن وارد شده بواسطه خیانت چشم است فردای آن روز ب اتابك میگویند چون عین الدوله هستی نظر گوینده بشما بوده است که خیانت تو بدولت و ملت سبب خرابی کار مملکت است این تفتین هم بر کدورت او از من میافزاید از گوشه و کنار خبر میرسد هر وقت نزد اتابك از آقایان و از عدالت خواهی آنها صحبت میشود از من

فصل چهارم

دلتنگی مینماید و میرساند که من و امثال من آنها را تحریک مینمایم عین الدوله این مطلب رامیگوید و اما نمیخواهد بروی خود بیآورد که بیشتر تحریکات از طرف کسانی است که مدعی صدارت او هستند بهر صورت نگارنده هم با او متارکه کرده برای اجرای دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه علناً اقدامات نموده مخصوصاً بعضی از خلوتیان شاه را مانند شکرالله خان معتمدخاقان که جوان وطنخواهی است و غیر او را و ادار میکنم شاه را برای دادن مجلس عدالت و قانون ترغیب نموده محضات اینکار را باو حالی کنند آنها هم بهیچوجه کوتاهی نمیکنند تا کار بجالی میرسد که شاه از اتابک اعظم مؤاخذنه میکند که چرا در اجرای دستخط کوتاهی داری اتابک میگوید مشغول اقدامات آن هستم یکروز شاه بتندی بلو میگوید تأخیر در اینکار صحیح نیست و عاجلاً باید در تمام ولایات عدالتخانه تأسیس شود عرض میکند اگر صلاح میدانید در پنج مرکز از ولایات بزرگ ابتدا تأسیس نمایم و بعد بجایهای دیگر بپردازیم شاه هم سکوت مینماید اتابک اعظم از اصرار شاه تمجب دارد حدس میزند که چون خبر متارکه کردن آقایان با دولت و داد و فریاد نمودن آنها در راه اجرای دستخط عدالتخانه بشمار سیده است خیال میکند اگر تأخیر شود باز اسباب زحمتی فراهم گردد اما واقع امر این نیست بلکه خلوتیان شاه از روی مقاصد خود و تحریک اصلاح خواهان او را آسوده نمیگذارند کم کم عین الدوله میفهمد در خلوت هم از این صحبتها هست بعضی از روی وطنخواهی بعضی از روی ضدیت با او بعضی بخصوصیت با میرزا علی اصفرخان امین السلطان که میخواهند او را بایران بیاورند و عین الدوله مدعی بزرگ اینکار است شاه را آسوده نمیگذارند لذا معتمدخاقان و نظام السلطان را که با اصلاح خواهان از دیگران مربوط ترند بهپانه ای خوب زده تبعید میکند بعضی دیگر را هم از خلوت اخراج مینماید بخیال خود از فساد دربار و خلوت شاه جلوگیری میکند در صورتیکه این اقدامات آتش کینه بدخواهان او را شعله ور تر میسازد و بر ضدیت خود میافزایند.

فصل پنجم

نقشه تازه دولتیان

در این ایام میرزا محمودخان احتشام السلطنه (۱) از سفر مراجعت میکند و بتوسط غیرالدوله که با او نسبت دارد و تازه حکومت طهران را باو داده اند با عین الدوله مربوط میشود احتشام السلطنه وجهه ملی دارد و با نگارنده هم نظر بخصوصیت سابق مربوط است تصور میکنم بدست او میشود رو بمقصد قدمی برداشت در صورتیکه زمینه مساعدی دیده نمیشود.

دیگر از اشخاصی که در کار تأسیس عدالتخانه و وضع قانون با اصلاح خواهان اظهار همدردی میکنند حاجی حسین آقا امین الضرب است که از تجار درجه اول شمرده میشود و بسامیر زاعلی اصغر خان رابطه خصوصی دارد و تازه از سفر آمده در ضمن صحبت بنگارنده میگوید امین السلطان برای انجام مقاصد ما از همه کس بهتر است میگویم باور ندارم زیرا مذاق او را مخالف با این ترقیبات میدانم و گمان نمیکنم در این مسافرت هم تغییر حالی برای او حاصل شده باشد زیرا مخبر السلطنه همسفر او برای من نقل کرد بعد از دیدن اوضاع زاپون و ترقیبات فوق العاده آن ملت و دیدن مکاتب و مدارس آنجا خواستم بینم آیا امین السلطان اعتقادی بمکتب و مدرسه پیدا کرده است یا باز مثل ایامیکه در ایران بود بی اعتقاد است باو گفتم راستی هر چه خیر است از مدرسه بیرون میآید گفت بلی هر چه شر هم هست از مدرسه بیرون میآید معلوم شد با دیدن آن اوضاع هنوز تغییر اعتقادی نداده است در این صورت او چگونه حاضر خواهد شد با ملت مساعدت

۱ - در جلد اول این کتاب در قسمت معارف مکرر نام برده شده است.

فصل پنجم

کند و بساط عدل و داد بگسترانند امین الضرب میگوید چون من او را تازه در لندن دیده‌ام و از عقایدش نیکی مطلع شده‌ام میدانم بالمره نظریات او بر خلاف سابق است صریح میگوید من يك خبط کردم که جزء خطاهای بزرگ من شمرده میشود و آن اینست که در گذشته شدن ناصرالدین شاه ملترا و ادان نکردم مظفرالدین شاه را با اساس مشروطیت و قانون اساسی بسطنت قبول نمایند در صورتیکه اینکار در آنوقت در کمال آسانی صورت میگرفت امروز هم بقای استقلال مملکت در این است که مشروطه بوده باشد میگویم گمان میکنم آب و هوای لندن اقتضای این سخنانرا کرده باشد در اینصورت اگر از آن آب و هوا خارج شد و در ایران بمسند ریاست رسید همه را فراموش خواهد کرد میگوید یقین بدانید که تغییر حال پیدا کرده است - معلوم شد میخواهد برای آوردن امین السلطان زمینه سازی کند .

و هم در این ایام محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز تلگراف سختی بعین الدوله نموده او را تهدید کرده از اینکه باخیالات اصلاح خواهان و حوزه اسلامی همراهی کند بعضی میگویند عین الدوله اصلاح خواه است و دلش میخواهد يك کار اساسی بکند اما از ولیعهد ملاحظه دارد زیرا ولیعهد بی اندازه از او مکدر است بعضی میگویند شاه بااصلاحات رضایت دارد اما عین الدوله راضی نیست و این تلگراف ولیعهد را هم بهانه کرده است که بزودی اقدام نکند و نزد شاه عذر داشته باشد بعضی میگویند امیر بهادر و حاجب الدوله و بعضی دیگر از درباریان مانعند و نمیگذارند او اقدام نماید چیزیکه مسلم است این است که ولیعهد جداً با اجرای این دستخط شاه مخالف است عین الدوله نگرانی خود را از طرف ولیعهد ببعضی محارمش گفته است و هم اظهار داشته که بتوسط روحانیان اقدام کردن باینکار صلاح نیست چه اگر بتوسط آنها بشود دخالتهای بیمعنی میکنند و موجب سلب قدرت دوات شده هرج و مرج در مملکت روی میدهد اصلاح خواهان تصور میکنند اگر شخص شاه جداً اصلاحات ملکی را بخواهد و امر کند از عقلا و دانشمندان مملکت جمعی انتخاب شده مجلسی برپا نموده قانون اساسی برای مملکت بنویسند و وزارتخانه ها را از روی قانون مرتب نمایند و حدود دولت و ملت را معین نموده مالیه مملکت در تحت نظارت مخصوص آن مجلس

هفته تازه دولتیان

قرار گیرد و قشون مکفی نگاهدارد و صحیه مملکت را منظم دارد دایره معارف را وسعت کامل بدهد کم کم خرابی مملکت با آبادی مبدل گشته حیات ملیت و قومیت ما که بموتی آویخته شده مستحکم میشود هیچکس هم از هر طبقه باشد چون شخص پادشاه میخواهد جرئت مخالفت نخواهد کرد خارجه هاهم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند والبته در آبادی و امنیت مملکت بهتر میتوانند از تجارت خود فایده ببرند اما اینها تصوراتست شاه با این کسالت مزاج و بیحالی فطری که دارد باتسلطی که درباریان و خلوتیان بر او دارند کی و کجا میتواند اینگونه اقدامات را بنماید و اگر صدراعظمی بخواهد اقدام فوق العادای بکند کدام اطمینان را بشاه دارد که از سر مخالفین خود ایمن خواهد بود درست است که عین الدوله اختیار دربار را بقبضه قدرت خود در آورده میتواند هر مطلب مهم را که روی دهد مدتی بر شاه مخفی بدارد حتی آنکه بعضی از دستخطها را از طرف شاه مینویسد و خود صحه مینماید بمنوان اینکه مزاج شاه علیل است و ملاحظه اش لازم است ولی باوجود این در خلوت مدعیانی دارد که هر وقت باشد و بهر زبان بعضی مطالب را برضد او گوشزد شاه میکنند و با اینکه میدانند بقدری شاه کم ظرف است که بمحض ملاقات هر چه شنیده است باو میگوید اعتنائی ندارند و اتابک نمیتواند مدعیان خود را در خلوت شاه بکلی قلع و قمع نماید این است که از این دربار و این دولت انتظار اصلاح امور مملکت داشتن بطور عادی بیجا است چه رسد که توقع اصلاح امور اساسی فوق العاده بوده باشد خلاصه او آخر ماه صفر ۱۳۲۴ یکروز بنیال میافتم احتشام السلطنه را ملاقات نموده بما هم درد دل نمایم اتفاقاً او هم در اینوقت ملاقات مرا تقاضا مینماید احتشام السلطنه از نگارنده میپرسد کار آقایان بکجا رسید میگویم جوانهای آنها بمقصود خود رسیدند با اتابک اعظم راه پیدا کردند و اسباب دخل برای آنها فراهم شد پیر مرد ها را هم بازی میدهند و هر وقت کاری مخالف میل آنها بشود حوزه مقدس اسلامی را که بمنزله مترسی است برای دولت تشکیل داده مقصود خودشانرا حاصل مینمایند و ساکت میشوند.

احتشام السلطنه میگوید حال احرف بزرگتر داریم و آن اینست که بدانیم حقیقتاً

فصل پنجم

اصلاح طلبان کیانند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم باحسدی نگفته‌ام مگر بکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان میخواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موفقیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محمم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از علت مطمئن ساخته دست بکار زد. در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شده صحبت ما طولانی میگردد و باینجاست منتهی میشود که باید میان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفت و ادن تا بتوان نتیجه گرفت و مقرر میگردد که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزة اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزة اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان میخواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده میگردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه میرود میفهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه میگردد و اصرار شعاع السلطنه